الرسالة المدنية

الصادرة فی سنة ١٢٩٢

بسم الله الرحمن الرحيم

بدايع حمدوثنا وجوامع شكر وسپاس دركاه أحديت
پروردكاريرا سزاست كه از بين كافهٔ حقائق كونيه
حقيقت انسانيه را بدانش وهوش كه نيرين أعظمين عالم
كون وامكانست مفتخر وممتاز فرمود * وازنتائج
وآثار ان موهبت عظمى درهر عصر وقرني مرآت
كائنانرا بصور بديعه ونقوش جديده مرتسم ومنطبع نمود
چه اكر بديدهٔ پاك درعالم وجود نكري مشهود كردد

كه ازفيوضات فكرودانش هيكل عالم درهر دوري
بجلوه وطوري مزين وبلطائف بخشايش جديدي متباهى
ومفتخراست واين آيت كبراي خداوندبي همتا
درآفرينش وشرف برجملهٔ ممكنات سبقت وپيشي داشته
وحديث ﴿ أول ماخلق الله العقل ﴾ شاهد اين مطلب
ودرصدر ايجاد درهيكل انساني من حيث الظهور
مشخص كرديد * پاك ومنزه است خداوندي
كه باشراقات أنوار اين لطيفهٔ ربانيه عالم ظلمانيرا غبطهٔ عوالم
نوراني فرمود ﴿ وأشرقت الارض بنور ربها ﴾ متعالى
ومقدس است پروردكاريكه فطرت انسانيه را مطلع
اين فيض نامتناهي فرمود ﴿ الرحمن علم القرآن خلق
الانسان علمه البيان ﴾ حال أي هوشمندان بشكرانهٔ
اين فضل أعظم بايددست نيازببارگاه رب بي انباز
برافراخت وتضرّع وابتهال نمود كه موفق بران كرديم
كه دراينعهد وعصر سنوحات رحمانيه ازوجدان نفوس
انسانيه طالع ولائح كردد تااين نارموقدهٔ ربانيه كه مودوع

درافئدهٔ بشریه است مخمود نماند * بدیدهٔ بصیرت ملاحظه نمائید که این آثار وافکار ومعارف وفنون وحکم وعلوم وصنائع وبدائع مختلفهٔ متنوعه کل ازفیوضات عقل ودانش است * هرطایفه وقبیلهٔ که دراین بحر بی پایان بیشتر تعمق نمودند ازسائر قبائل وملل پیشترند * عزت وسعادت هرملتی درآنست که ازأفق معارف چون شمس مشرق کردند ﴿ هل یستوي الذین یعلمون والذین لا یعلمون ﴾ وشرافت ومفخرت انسان درآنست که بین ملأ امکان منشأ خیری کردد * درعالم وجود آیا نعمتی أعظم ازان متصوراست که انسان چون درخود نکرد مشاهده کند که بتوفیقات الهیه سبب آسایش وراحت وسعادت ومنفعت هیئت بشریه است لا والله بلکه لذت وسعادتی أتم وأکبر ازاین نه * تابکی بپرنفس وهوی پرواز نمائیم وتابکی دراسفل جهل بنکبت کبری چون أمم متوحشه بسر بریم * پروردکار چشم عنایت فرموده که درآفاق بنکریم وانچه وسیلهٔ تمدن

وانسانیت است بآن تشبث نمائیم * وکوش احسان شده تا کلمات حکمیهٔ عقلا ودانایان را استماع نموده وبند کرفته کمر همت باجرای مقتضیات ان بربندیم * حواس وقوای باطنیه عطا کشته که درأمور خیریهٔ جمعیت بشریت صرف نمائیم وبعقل دوربین بین أجناس وأنواع موجودات ممتازشده دائما مستمراً درأمور کلیه وجزئیه ومهمه وعادیه مشغول کردیم تا جمیع درحصن حصین دانائی محفوظ ومصون باشیم ودرکل احیان بجهت سعادت بشریه أساس جدیدی تأسیس وصنع بدیعی ایجاد وترویج نمائیم * چه قدر انسان شریف وعزیز است اکر بانچه باید وشاید قیام نماید * وچه قدر رذیل وذلیل است * اکر ازمنفعت جمهور چشم پوشیده درفکر منافع ذاتیه واغراض شخصیهٔ خود عمر کرانمایه را بکذراند * أعظم سعادت سعادت انسانیه واوست مدرك حقائق آیات آفاقیه وانفسیه * اکر سمند همت بیهمتارا درمیدان عدل وتمدن جولان دهد

﴿سنريهم آياتنا في الآفاق وفي أنفسهم﴾ واكبر شقاوت
شقاوت بشريست اگر كاهل ومخمود ومنجمد ومنهمك
در شهوات نفسانيه ماند * در اينصورت در دركات أسفل
توحش ونادانى از حيوانات مضرّه پست تر افتند *
﴿أولئك كالانعام بل هم أضل﴾ ﴿ان شر الدواب عند
الله الصم البكم الذين لا يعقلون﴾ بارى بايد دامن همت
بكمر غيرت زد واز هر جهت باسباب آسايش وراحت
وسعادت ومعارف وتمدن وصنايع وعزت وشرف
وعلو منزلت جمعيت بشريه تشبث نمود * تا از زلال نيت
خالصه وسلسال جهد وكوشش اراضى قابليات انسانيه
رياحين فضائل ذاتيه وشقائق حقائق خصائل حميده
سرسبز وخرم گشته رشك گلستان معارف اسلاف
گردد * واين قطعهٔ مباركهٔ ايرانيه مركز سنوح كمالات
انسانيه در جميع مراتب گشته آينهٔ جهان نماى جهان
مدنيت شود * وجوهر ذكر وثنا مطلع علم لدنى
ومشرق وحى الهى وعترت طاهره اش را لايق

وسزاست كه از اشعهٔ ساطعهٔ حكمت بالغه ومعارف
كليه اش سكان متوحشه اقليم يثرب وبطحا خارق العاده
در اندك زمانى از حضيض جهل ونادانى باعلى درجهٔ
علم ودانائى عروج وصعود نمودند * بقسمى كه در بجر
امكان چون نجوم سعادت ومدنيت بدر خشيدند
ومركز فنون ومعارف وعلوم وخصائص انسانيه گشتند
براولى الابصار معلوم وواضح بوده كه چون در اين ايام
راى جهان آراى پادشاهى بر تمدن وترقى وآسايش
وراحت أهالى ايران ومعموريت وآبادى بلدان قرار
يافته وبصرافت طبع يد بمين رعيت پرورى وعدالت
گستريرا از آستين همت كامله وغيرت تامه بر آورده
تا بانوار عدل آفاق ايرانرا محسود ممالك شرق وغرب
فرمايد ونشأه أولاى اعصار اوليهٔ ممتازهٔ ايران در عروق
وشريان أهالى ومتوطنين اين ديار سريان نمايد * لهذا
اين عبد لازم دانسته كه بشكرانهٔ اين همت كليه مختصرى
در بعضى مواد لازمه لوجه الله مرقوم نمايد واز تصريح

اسم خويش احتراز نموده تا واضح ومبرهن كردد
كه مقصدي جز خير كل نداشته وندارم بلكه چون
دلالت برخير را عين عمل خير دانسته لهذا بدين چند
كلمهٔ نصحيه ابناي وطن خويش را چون ناصح أمين
لوجه الله متذكر مينمايم ورب خبير شاهد وكواه است
كه جز صرف خير مقصدي نداشته چه كه اين آوارهٔ باديهٔ
محبة الله بعالمي افتاده كه دست تحسين وتزييف وتصديق
وتكذيب كل كوتاه است ﴿ انما نطعمكم لوجه الله
لا نريد منكم جزاءً ولا شكوراً ﴾ دست پنهان وقلم بين
خط كذار * اسب درجولان وناپيدا سوار * أي أهل
ايران قدري در رياض تواريخ اعصار سالفه سير نمائيد
وسر بجيب تفكر فرو برده ببصر عبرت ملاحظه كنيد
كه تماشاي عظيمي است * در ازمنهٔ سابقه مملكت ايران
بمنزلهٔ قلب عالم وچون شمع افروخته بين انجمن آفاق
منور بود * عزت وسعادتش چون صبح صادق از افق
كائنات طالع ونور جهان افروز معارفش در اقطار مشارق

ومغارب منتشر وساطع * آوازهٔ جهان كيري تاجداران
ايران حتي بسمع مجاورين دايرهٔ قطبيه رسيده وصيت
سطوت ملك الملوكش ملوك يونان ورومان را خاضع
وخاشع نموده بود * حكمت حكومتش حكماي أعظم
عالم را متحير ساخته * وقوانين سياسيه اش دستور العمل
كل ملوك قطعات أربعهٔ عالم كشته(۱) ملت ايران ما بين
ملل عالم بعنوان جهانكيري ممتاز وبصفت ممدوحهٔ
تمدن ومعارف سرافراز * در قطب عالم مركز علوم
وفنون جليله بود ومنبع صنايع وبدايع عظيمه ومعدن
فضائل وخصائل حميدهٔ انسانيه * دانش وهوش افراد اين
ملت باهره حيرت بخش عقول جهانيان بود وفطانت
وذكاوت عموم اين طايفهٔ جليله مغبوط عموم عالميان *
كذشته ازانچه در تواريخ فارسيه مندرج ومندمجست
در اسفار توراة كه اليوم نزد كل ملل اوربا من دون

(۱) تعبير قطعات أربعه از اين جهت است كه در سابق قطعهٔ امريك مجهول بود

تحريف كتاب مقدس مسلم است * مذكور كه درزمان
كورش كه در كتب فارسيه بهمن بن اسفنديار موسوم
حكومت ايران ازحدود داخليهٔ هندوچين تااقصى بلاد
يمن وحبشه كه منقسم بسيصد وشصت اقليم بود حكمراني
مينمود ودر تواريخ رومان مذكور كه اين پادشاه غيور
بالشكر بيپايان بنيان حكومت رومان را كه بجهان كيري
مشهور بود باخاك يكسان نموده * زلزله درار كان جميع
حكومت عالم انداخت * ونظر بتاريخ أبي الفدا
كه از تواريخ معتبره عربي است اقاليم سبعهٔ عالمرا
درقبضهٔ تصرف آورد وهمچنين دران تاريخ وغيره
مذكور كه ازملوك پيشداديان فريدون كه في الحقيقه
بكمالات ذاتيه وحكم ومعارف كليه وفتوحات متعددهٔ
متتابعه فريد ملوك سلف وخلف بود اقاليم سبعه را مابين
أولاد ثلاثهٔ خود تقسيم فرمود * خلاصه ازمفاد تواريخ
ملل مشهوره مشهود ومثبوتست كه نخستين حكومتي
كه درعالم تأسيس شده وأعظم سلطنتي كه بين ملل تشكيل

كشته تخت حكمرانى وديهيم جهانباني ايرانست *
حال أي أهل ايران بايد قدري ازسكر هوى بهوش آمده
وازغفلت وكاهلى بيدار كشته بنظر انصاف نظر كنيم
آيا غيرت وحميّت انسان قائل برآن ميشود كه چنين خطهٔ
مباركه كه منشأ تمدن عالم ومبدء عزت وسعادت بني
آدم بوده ومغبوط آفاق ومحسود كل ملل شرق وغرب
امكان حال محل تأسف كل قبائل وشعوب كردد *
ودر تواريخ اعصار حاليه ذكر عدم مدنيتش تاأبد الآباد
درصفحهٔ روزكار باقى باوجود انكه ملتش أشرف ملل
بوده * حال باين أحوال أسف اشتمال قناعت نمايد
ومع انكه اقليمش مرغوب ترين كل اقاليم بوده * حال
بنكبت عدم سعي وكوشش ونادانى بي معارف ترين
كشورهاي عالم شمرده كردد * آيا أهل ايران درقرون
پيشين سردفتر دانائي وعنوان منشور دانش وهوش
نبودند وازأفق عرفان بفضل رحمن چون نير أعظم
طالع ومشرق نه حال چكونه بدين حال پر ملال

اکتفانموده درهواي نفساني خود حرکت مینمائیم وازانچه سعادت کبری ومرضي درکاه أحدیت حضرت کبریاست چشم پوشیده کل باغراض شخصیه ومنافع ذلیّهٔ ذاتیّهٔ خود کرفتار شدیم * این خطهٔ طیبه چون سراج وهاج بانوار عرفان وضیاء علوم وفنون وعلو منزلت وسمو همت وحکمت وشجاعت ومروّت نوراني بود حال از کسالت وبطالت وخمودت وعدم ترتیب ونظم وقلت غیرت وهمت أهالي پرتو اقبالش مکدر وظلماني کشته ﴿بکت السموات السبع والارضون السبع على عزيز ذل﴾ همچو کمان نرود که أهالي ایران در ذکاء خلقی وفطانت ودهاء جبلي وادراك وشعور فطري وعقل ونهی ودانش واستعداد طبیعي ازمادون دون وپست ترند استغفر الله بلکه درقواي فطریه سبقت بر کل قبائل وطوائف داشته ودارند * وهمچنین مملکت ایران بحسب اعتدال ومواقع طبیعیه ومحاسن جغرافیا وقوهٔ انباتیه منتهی درجهٔ تحسین را داشته ولکن تفکر

وتعمق باید وجهد وکوشش شاید وتربیت وتشویق وتحریص لازم وهمت کامله وغیرت تامه واجب * الان بین قطعات خمسهٔ عالم بحسب نظم وترتیب وسیاست وتجارت وصناعت وفنون وعلوم ومعارف وحکمت طبیعیه قطعهٔ اوروپ وأکثر مواقع أمریك شهرت یافته * وحال انکه درأزمنهٔ قدیمه متوحشترین طوائف عالم وجاهل وکاهلترین قبائل وأمم بودند * حتی بلقب برابره که بمعني وحشی صرف باشد ملقب بوده‌اند * وازاین کذشته ازقرن خامس میلاد تاقرن خامس عشر که بقرون متوسطه تعبیر کشته درمیان دول وملل اوروپ وقائع عظیمه وأمور مغایرهٔ شدیده وحرکات موحشه وحوادث مدهشه بشأني وقوع یافته که أهل اوروپ آن قرون عشره را في الحقیقه اعصار توحش میشمرند بناء على ذلك في الحقیقه اساس مدنیت واصلاحات وترقی در اوروپ ازقرن خامس عشر میلاد تأسیس شده وجمیع تمدن مشهود بتشویق وتحریص

خردمندان وتوسیع دائرهٔ معارف وبذل سعي واظهار غیرت واقدام وهمت حاصل ومیسر کشته * حال بفضل الهي وهمت روحانیه مظهر نبوّت کلیه پادشاهٔ معدلت پناه ایران سرادق عدل‌را بر آفاق ممالك کشیده وصبح نیات خالصهٔ شهریاري از مشرق همم خیریهٔ جهانباني دمیده واراده فرموده که دراین مملکت عظیم المنقبه تأسیس أساس عدل وحقانیت وتشیید ارکان معارف ومدنیت فرماید وجمیع وسائل مابه الترقی‌را ازحیزقوه بمقام فعل آرد تاعصر تاجداري رشك اعصار سالفه کردد وتابحال چون ملاحظه نمیشد که سروری که زمام کل أمور درکف کفایت اوست واصلاح حال جمهور منوط بهمت بلنداو چنانکه باید وشاید چون پدر مهربان درتربیت ومدنیت وراحت وآسایش افراد أهل مملکت سعي بلیغ‌را مجری فرماید وبروجه مطلوب آثار رعیت پروري واضح ومبرهن کردد * لهذا بنده وأمثال این بنده ساکت بودند * ولکن حال چون مشهود

أبصار أولي البصائر کشته که ذات خسروانه بصرافت طبع اراده فرموده که تشکیل حکومت عادلانه وتأسیس بنیان ترقی عموم تبعه فرماید * لذانیت صادقه دلالت براین اذکار نمود وعجب دراینست بجاي انکه کل بشکرانهٔ این نعمت که في الحقیقه توفیقات رب العزة است قیام نمایند وبجناح ممنونیت ومسرت درهواي خوش شادماني پرواز کنند وبدرکاه أحدیت دعا ونیاز آرند که یوماً فیوماً این مقاصد خیریهٔ شهریاري مزداد کردد بالعکس بعضی نفوس که عقول وافکارشان بعلل اغراض ذاتیه مختل وروشنائي راي وتصوراتشان بغبار خودپرستي وظلمات منفعت شخصیه محجوب ومکدر * همتشان مصروف شهوات نفسیه وغیرتشان محول بروسائل ریاسیه * علم مغایرت برافراخته وآغاز شکایت نموده‌اند وحال انکه تابحال متشکي بودند که چرا پادشاه بنفس نفیس خود درفکر خیر عموم وتحري راحت وآسایش جمهور نپردازد * حال که باین همت کبری قیام فرموده

اعتراض دیکر کنند * بعضی کویند که این افکار
جدیدهٔ ممالك بعیده است ومنافي مقتضیات حالیه
واطوار قدیمهٔ ایران * وبرخي بیچار کان ناس را
که ازاساس متین دین وارکان شرع مبین بیخبرند وقوهٔ
امتیازیه ندارند جمع نموده کویند که این قوانین بلاد
کفریه است ومغایر أصول مرعیهٔ شرعیه ﴿ومن تشبه
بقوم فهو منهم﴾ قومي برانند که باید اینکونه أمور
اصلاحیه را بتأني شیئا فشیئا اجرا نمود تعجیل جائز نه
وحزبي برانند که باید تشبث بوسائلي نمود که أهل ایران
خود ایجاد اصلاحات لازمه سیاسیه ومعارف عمومیه
ومدنیت تامهٔ کامله نمایند لزوم اقتباس ازسائر طوائف نه
باري هر کروهي بهوائي پرواز مینمایند * أي أهل ایران
سرکرداني تا بکي وحیراني تاچند * واختلاف آراء
ومضاددت بیفایده وبی فکري وبیخبری تاچه زمان باقی
اغیار بیدار ومابخواب غفلت کرفتار * جمیع ملل دراصلاح
أحوال عمومیه خود میکوشند وماهریك دردام هوی

وهوس خود مبتلا * دمبدم مابستهٔ دام نویم وخداوند
عالمیان شاهد وکواه این عبداست که دربسط این مضامین
مقصد مداهنه وجلب قلوب وچشم بمکافات خیریه
ازجهتي نداشته وندارم * بلکه ابتغاء لمرضات الله
میکویم * نظر ازعالم وعالمیان بسته بصون حمایت حضرت
أحدیت التجا نموده‌أم ﴿لا أسئلکم علیه أجراً ان أجری
الا علی الله﴾ باری اشخاصی که کویند این افکار جدیده
موافق حال طوائف سائره است وبمقتضیات حالیه
وروش أحوال ایرانیه مناسبتي ندارد * في الجمله ملاحظه
نمی نمایند که ممالك سائره نیز در قرون سابقه براینحوال
بوده چکونه این ترتیب وتنظیم وتشبثات مدنیه سبب
ترقی آن ممالك وأقالیم کشته * آیا أهل أوروب ازاین
تشبثات ضری مشاهده نموده‌اند * ویاخود بالعکس
بکمال علو منزلت جسمانیه نائل کشتند * ویاانکه چند
قرن است که هیئت عمومیه ایران برروش معلوم حرکت
نموده وبر أصول معتاده مشی کرده چه فوائد وترقي

مشهود وحاصل شد* واگر این أمور تابحال بمحك
تجربه نرسیده بود محتمل که محل توهم بعضي نفوس کاهله
گردد * یعني اشخاصیکه شعلهٔ نوراني عقل هیولائي
در زجاجهٔ فطرتشان مخمود است* حال نه چنانست بلکه
جزئیات این کیفیات تمدنیه درممالك سائره مراراً
وکراراً تجربه گشته وفوائدش درجهٔ وضوح یافته
که هراعماي غبي ادراك نموده * حال چشم اعتساف را
بسته بنظر عدل وانصاف باید ملاحظه نمود که کدام
یك ازاین اساس محکم متین وبنیان حصین رزین مباین
مقتضیات حسنهٔ حالیه ومنافي لوازم خیریهٔ سیاسیهٔ
ایران ومخالف صوالح مستحسنه ومنافع عمومیهٔ جمهور است
آیا توسیع دائرهٔ معارف وتشیید ارکان فنون وعلوم
نافعه وترویج صنایع کامله ازامور مضره است زیرا
که افراد هیئت اجتماعیه را ازحیز اسفل جهل بأعلی
أفق دانش وفضل متصاعد میفرماید ویاخود تأسیس
قوانین عادله موافق أحکام الهیه که کافل سعادت

بشریه است وحقوق هیئت عمومیه را درتحت صیانت
قویه محفوظ داشته این حریت حقوق عمومیهٔ افراد
أهالي مباین ومغایر فلاح ونجاح است * ویاخود بعقل
دوربین از قرائن أحوال حالیه ونتائج افکار عمومیهٔ
عالم وقوعات ازمنهٔ استقبالیه را که در حیز قوه است
بالفعل ادراك نموده درامنیت حال استقبال بذل جهد
وسعي نمودن منافي اطوار حکیمانه است * ویاخود
تشبث بوسائل اتحاد باأمم مجاوره وعقد معاهدات
قویه با دول عظیمه ومحافظهٔ علاقات ودادیه بادول
متحابه وتوسیع دائرهٔ تجارت باأمم شرق وغرب
وتکثیر مدفوعات طبیعیهٔ مملکت وتزیید ثروت امت
مخالف عاقبت اندیشي ورأي مستقیم ومنحرف از نهج
قویمست * ویاخود حکام ولایات ونواحي مملکت را
ازحریت مطلقهٔ سیاسیهٔ ﴿ یتصرف کیف یشاء ﴾
بازداشته * بقانون حقانیت مقید واجرا آت قصاصیه
چون قتل وحبس وأمثالها منوط باستیذان ازدربار

معـدلت مدار ودر مجالس عـدليهٔ مقر سرير سلطنت بعد از تحقيق وتعيين درجات شقاوت وجنايت وقباحت جاني واجراء مايستحق مشروط بصـدور فرمان عالي نمودن مخرّب اساس رعيت پروری است وياخود سد ابواب رشوت وبرطيل كه اليوم بتعبير مليح پيشكش وتعارف معبر سبب تدمير بنيان معدلت است وياخود هيئت عسكريه را كه في الحقيقه فدائيان دولت وملتند وجانشـان در كل احيان درمعرض تلف از ذلت كبرى ومسكنت عظمى نجات داده درترتيب مآكل ومشاربشـان وتنظـيم البسه ومسا كنشان كوشـيده ودر تعليم فنون حربيه بصاحبان مناصب عسكريه ودر تدارك اكمال مهمات وآلات وأدوات ناريه كمال سعي واهتمام را مبذول داشتن از افـكار سقيمه است * واكر نفسی كويد كه هنوز اصلاحات مذكوره چنانچه بايد وشايد درحيز وجود نيامده اكر انصاف دهد اينقصور از نتائج عـدم اتحاد آراء عموميه وقات همت وغـيرت

متنفذان وبزركان مملـكت صدوريافته اين بسی مبرهن وواضحست كه تاجمهور أهالي تربيت نشوند وافـكار عموميـه درمركز مستقيمی قرار نيـابد ودامن عفت وعصمت افراد أولياء امور حتی أهل مناصب جزئيـه ازشائبـهٔ اطوار غير مرضيه پاك ومطهر نكردد أمور برمحور لائق دوران نمايد وانتظام أحوال وضبط وربط اطوار تابدرجـهٔ نرسـد كه اكر نفسي ولو كمال جهـد مبذول نمـايد خودرا عاجز يابد ازاينكه مقـدار رأس شعري ازمسلك حقانيت تجاوز نمـايد اصـلاح مأمول تام رخ نمايد * واز اين كـذشته هر امر خيري كه وسيلهٔ أعظم سعادت عالم باشد قابل سوء استعمال است * وحسن وسوء استعمال بسته بدرجات مختلفه افـكار واستعداد وديانت وحقانيت وعلو همت وسمو غـيرت متحيزان ومتنفذان أهالي است * وفي الحقيقه آنچه برنفس حضرت سلطان بود آنرا جاري وساري فرمود حال انجام أمور ومصالح عباد در كف كفايت نفوس مجتمعه در مجالس

افتاد وا كران نفوس بطراز عصمت وعفت مزين شوند يعني اذيال مقدسه را باشياي نالايقه نيالايند البته تأييدات الهيه ان نفوس را مبدأ خيرات عالم كرداند وانچه مصلحت ناس است ازلسان وقلم آن نفوس جاري فرمايد وجميع بلدان مملكت عليهٔ ايران از انوار عدليهٔ ان نفوس ثابتهٔ راسخه منور كردد بشأنيكه اشعهٔ ان نور جميع عالمرا احاطه نمايد ﴿ ليس هذا على الله بعزيز ﴾ والا البته نتائج غير مقبوله مشهود شود ٭ چنانچه در بعضى مدن از ممالك أجنبيه برأي العين مشاهده شد كه بعداز تشكيل مجالس ان جمع سبب پريشاني جمهور وآن اصلاحات خيريه سبب احداثات مضره شد ٭ تشكيل مجالس وتأسيس محافل مشورت اساس متين وبنيان رزين عالم سياست است ولكن ازلوازم اين اساس أمور چنديست ٭ أول انكه بايد اعضاي منتخبه متدين ومظهر خشية الله وبلند همت وعفيف النفس باشند ٭ ثانياً آنكه مطلع بردقائق أوامر الهيه وواقف بر أصول

مستحسنهٔ مقننهٔ مرعيه وعالم بر قوانين ضبط وربط مهامّ داخليه وروابط وعلاقات خارجيه ومتفنن درفنون نافعهٔ مدنيه وقانع بمداخل ملكي خود باشند ٭ وهمچو كمان نرود كه وجود چنين اعضائي مشكل وممتنع است بعنايات حق وخاصان حق وهمت بلند أصحاب غيرت هر مشكلي آسان است وهر صعب مستصعبي اهون ازلحظات اعين وانظار ٭ واما اكر اعضاي مجالس برعكس اينقضيه دون ونادان وبيخبر ازقوانين حكومت وسياست ممالك وبلدان وپست همت وبي غيرت جاهل وكاهل وطالب منافع ذاتيهٔ خود باشند ثمره وفوائدي برتأسيس مجالس مترتب نشود ٭ مكرانكه زمان سابق اكر مسكين فقيري بجهت احقاق وتحصيل حقوق خود بشخص واحد هديهٔ تقديم مينمود بعد بايد كل اعضاي مجلس را راضى كند والا احقاق حقوقش متصور نكردد ٭ وچون نظر دقيق نمائيد مشهود ومعلوم كردد كه علت عظماي جور وفتور وعدم عدل

وحقانيت وانتظام أمور ازقلت تدين حقيقي وعدم
معارف جمهوراست * مثلا اكر اهالي متدين ودرقرائت
وكتابت ماهر ومتفنن باشند اكر مشكلي رخ نمايد
أولا بحكومت محليه شكايت نمايند اكر امري مغاير
عدل وانصاف بينند وروش وحركت حكومت رامنافي
رضاي باري ومغاير معدلت شهرياري مشاهده كنند
داوري خود رابمجالس عاليه رسانند وانحراف حكومت
محليه را ازمسلك مستقيم شرع مبين بيان كنند * وبعد
مجالس عاليه صورت استنطاق را ازمحل معلوم بطلبند
البته آنشخص مشمول الطاف عدل وداد كردد * ولكن
حال اكثر اهالي ازقلت معارف زبان وبيانيكه تفهيم
مقاصد خويش نمايند ندارند وهمچنين نفوسيكه
دراطراف واكناف ازوجوه وأكابر أهالي معدودند
چون بدايت تشكيلات وتأسيسات جديده است ازعدم
ترقي دردرجات عاليهٔ معارف هنوزلذت حقانيت پروري
وحلاوت معدلت كستريرا نچشيده وازمعين عذب

فرات صدق طويت وخلوص نيت ننوشيده * وكما
هو حقه ادراك ننموده كه أعظم شرف انسان وسعادت
كليهٔ عالم امكان عزت نفس وهمت بلند ومقاصد
ارجمند وعصمت فطريه وعفت خلقيه است بلكه
بلنداختري وبزركواريرا درجمع زخارف دنيويه باي
نحو كان دانسته * حال قدري انصاف لازم است كه
انسان في الجمله تفكر نمايد پروردكار عالميان اورا بفضل
وموهبت كبرى انسان خلق فرموده وبخلعت ﴿ لقد
خلقنا الانسان في أحسن تقويم ﴾ سرافراز داشته
وبتجليات رحمانيه ازصبح احديه مستشرق نموده ومنبع
آيات الهيه ومهبط اسرار ملكوتيه كشته * ودرفجر
ابداع بانوار صفات كامله وفيوضات قدسيه مستنير شده
حال چكونه اين رداء مطهررا بكثافات اغراض نفسانيه
بيالايد واين عزت جاويدرا بذل شديد تبديل نمايد
﴿ أتزعم انك جرم صغير * وفيك انطوى العالم الاكبر ﴾
واكر مقصود اختصار ومراعات صدد مقصد أصلي

نبود مجملي از مسائل الهيه دربيان حقيقت انسانيه وعلو منزلت وسمو منقبت بشريه مرقوم ميشد ﴿ اينزمان بكذار تاوقت ذكر ﴾ درقطب امكان شأن أعظم ومقام أكبر أرفع أنخم ظاهراً وباطناً أولا وآخراً أنبياى الهي راست * وحال انكه اكثرشان بحسب ظاهر جزفقر صرف نداشته * وكذلك عزت كليه أولياى حق ومقربان دركاه أحديت را مختص * وحال انكه أبدا درفكر غناى ظاهر خود نبودند وهمچنين ملوك معدلت سلوكي كه صيت جهانباني وعدالت آسمانيشان آفاق كائنات را فرا كرفته وآوازهٔ حقوق پروري وبزركواريشان أقاليم سبعه را احاطه نموده درفكر توانكرى وغناى فاحش ذاتي خود نبوده بلكه غناى جمهور رعايا را عين غناى خود شمرده * ثروت ووسعت عموم افراد أهالي را معموريت خزائن سلطنت دانسته * افتخارشان بذهب وفضه نبوده بلكه بروشنائي راى وبلندى همت جهان آراى بوده وهمچنين وزراى مكرم ووكلاى مفخمي

كه رضاى حقرا بررضاى خود مقدّم داشته ودرفنون سياسيه علَم مهارت كليه را براتلال حكمت حكومتيه برافراشته درانجمن دانش چون مصباح معارف افروخته واز اطوار وافكار ورفتارشان آثار دولت خواهي واضح ونتائج معموريت پروري لائح بوظيفهٔ زهيدهٔ خود قناعت نموده * روز وشب مشغول تمشيت مهام أمور واحداث وايجاد وسائل ترقي جمهور بودند وبفكر ثاقب وراى صائب دولت متبوعهٔ خود رامطاع دول عالم ومقر سرير سلطنت را مركز رتق وفتق عظائم أمور ملل وأمم فرموده بوصول أعلى مراقي مفخرت ذاتيه واسمى معارج حيثيت فطريه متباهي كشتند وكذلك مشاهير علماى نحارير كه بفضائل علميه وخصائل حميده موصوف وبعروة الوثقاى تقى متشبث وبذيل هدى متوسل ومتمسك ومرآت تخيلاتشان بصور معاني كليه مرتسم وزجاجهٔ تصوراتشان ازشمس معارف عموميه مقتبس ودرأيام وليالي بتدقيق وتحقيق علوم

نافعه مشغول وبتربيت وتعليم أنفس مستعدهٔ متعلمه مألوف * البته درمذاق عرفانشان كنج بادآورد خسروان بقطرهٔ اززلال معارف وبيان برابری نكند وقناطير مقنطرهٔ ذهب وفضه باحل مسئلهٔ از مسائل غامضه مقابلی نمايد لذا أذأمور خارجه را چون ملاعب صبيان انكارند وكلفت زخارف زائده رالائق دونان وجاهلان شمرند چون طيور شكور بحبوب چندی قناعت نموده نغمات حكمت ومعارفشان حيرت بخش مدارك وشعور أجلهٔ فضلای أمم آفاق كردد وهمچنين سروران خردمندان ازاهالي ومتحيزان متنفذان ولايات ونواحي كه اركان حكومت اند علو منزلت وسمو شأن وسعادتشان درخيرخواهي عموم وتفقد وتجسس وسائل عمار مملكت وثروت وآسايش رعيت است * مثلا ملاحظه نمائيد كه اكر شخصي ازا كابر ولايتي غيور وهوشمند وپاك دل ودانشمند وبفطانت فطريه موصوف وبذكاء ودرايت خلقيه معروف وازاركان هيئت

ولايت باشد حال عزت كليه وسعادت سرمديه وشأن وشرف دنيوی واخرويش درچه چيزاست * آيادر ملازمت صداقت وراستي وغيرت وحميت پروری وابتغاء مرضات الهي واستجلاب حسن انظار خسروي واسترضاء خاطر جمهور أهالی است * ويا خود بجهت انكه درشام عيش مهيا وسفرهٔ مهنائي حاضر سازد * درروز بتخريب وطن وبلاد واحراق قلوب عباد مشغول كردد وخود را دردركاه حضرت كبريا مردود وازدربار معدلت مدار مطرود ودرنزد جمهور أهالی بدنام وذليل نمايد * فوالله عظام باليه درقبور از چنين نفس وأمثال أو بهتراست چه فائده كه ازموائد سمائيهٔ خصائل انسانيه نچشيده وازچشمهٔ صافي موهبت عوالم بشريه ننوشيده اند * واين معلوم است كه مقصد ازتأسيس اين مجالس عدل وحقانيت است مجال انكارنه ولكن تاهمت اركان واعضای منتخبه چه بظهور رساند * اكر بنيت خالصه موفق شوند البته نتائج مباركه

واصلاحات غير مترقبه حاصل كردد * والا البته مهمل
ومعوق ماند وأمور بكلي مختل شود *

أرى الف بان لايقوم بهادم
فكيف ببان خلفه الف هادم

باري ازتفاصيلي كه بيان شد مقصود اين بود كه اقلا معلوم
كردد كه عزت وسعادت وبزركواري ومنقبت وتلذذ
وراحت انسان درثروت ذاتيهٔ خودنبوده بلكه درعلو
فطرت وسمو همت ووسعت معلومات وحل مشكلاتست
فنعم ماقال

عليّ ثياب لو يباع جميعها
بفلس لكان الفلس منهن أكثرا
وفيهن نفس لو يقاس بها
نفوس الورى كانت أجلّ وأكبرا

وبنظر اين عبد چنان مى آيد كه اكر انتخاب اعضاي موقته در
مجالس ممالك محروسه منوط برضايت وانتخاب جمهور باشد
أحسن است * چه كه اعضاي منتخبه ازاين جهت قدري

درأمور عدل وداد را مراعات مينمايند كه مباداصيت
وشهرتشان مذموم كردد وازدرجهٔ حسن توجه أهالي
ساقط شوند وهمچو ظن وكمان نرود كه مقصود ازاين كلمات
مذمت غنا ومدح فقر واحتياج است بلكه غنا منتهاي
ممدوحيت راداشته اكر بسعي وكوشش نفس خود انسان
درتجارت وزراعت وصناعت بفضل الهي حاصل كردد *
ودرأمور خيريه صرف شود وعلى الخصوص اكر شخصي
عاقل ومدبر تشبث بوسائلي نمايد كه جمهور أهالى بثروت
وغناي كلي برساند همتي أعظم ازاين نه * وعند الله
أكبر مثوبات بوده وهست * چه كه اين بلند همت
سبب آسايش وراحت وسد احتياجات جمع غفيري
ازعباد حق كردد * ثروت وغنا بسيار ممدوح
اكر هيئت جمعيت ملت غني باشد ولكن اكر اشخاص
معدوده غناي فاحش داشته وسائرين محتاج ومفتقر
وازان غنا أثر وثمري حاصل نشود اين غنا ازبراي آن
غني خسران مبين است * ولي اكر در ترويج معارف

وتأسيس مكاتب ابتدائيه ومدارس وصنايع وتربيت ايتام ومساكين * خلاصه درمنافع عموميه صرف نمايد ان شخص عند الحق والخلق بزركوارترين سكان زمين وازأهل أعلى علّيين محسوب * وأما حزبيكه برآنند اين اصلاحات جديده وتشكيلات سديده بالقوه وبالفعل مغاير رضاي پروردكار ومنافي أوامر شارع مختار ومخالف أساس شرع متين ومباين سيرت حبيب رب العالمين است قدري تدبر نمايند كه اين مخالفت ازچه جهت است آيا مغايرتش ازجهت اقتباس ازملل سائره است كه باين واسطه وجه مشابهت حاصل ﴿ ومن تشبه بقوم فهو منهم ﴾ وارد ﴿ أوّلا ﴾ اين أمور ظاهرهٔ جسمانيه أسباب تمدنيه ووسائل معارف وفنون حكمت طبيعيه وتشبثات ترقى أهل حرف وصنايع عموميه وضبط وربط مهام أمور مملكت بوده دخلى باساس مسائل كليهٔ الهيه وغوامض حقائق عقائد دينيه ندارد * واكر كفته شود دراين أمور نيز اقتباس جائزنه

اين قول دليل برجهل ونادانى قائل است آيا حديث مشهور ﴿ اطلبوا العلم ولو بالصين را ﴾ فراموش نموده اند واين معلوم است كه أهل صين در دركاه أحديت ازمردودترين ناس محسوب چه كه عبدهٔ اصنام وغافل ازعبوديت خبير علام بوده‌اند * وأهل أوروپ اقلا ازأهل كتاب ومقر ومعترف بعزيز وهابند * ودرآيهٔ مباركهٔ ﴿ولتجدن أقربهم مودة للذين آمنوا الذين قالوا انا نصارى ﴾ مصرح پس طلب علم ومعارف ازممالك امت انجيل جائز وموافق تراست * حال چكونه تعلم ازعبدهٔ أوثان مقبول عند الله وتعلم ازأهل كتاب مبغوض دركاه كبرياست * وهمچنين درغزوهٔ احزاب أبو سفيان بني كنانه وبنى قحطان وبنى قريظهٔ يهود را باخود متفق نمودهٔ باكافهٔ طوائف قريش براطفاء سراج الهي كه در مشكاة يثرب برافروخته بود قيام نمودند * وچون در انزمان ارياح امتحان وافتتان ازهر جهت بقوهٔ شديده در هبوب بود بقوله تعالى

﴿الم أحسب الناس أن يتركوا ان يقولوا آمنا وهم لا يفتنون﴾
ومؤمنين قليل واعدا بهجوم عمومي برخاسته خواستند
كه آفتاب مشرق حقيقت را بغبار ظلم وجور تيره كردانند
حضرت سلمان بحضور مطلع وحي الهي ومهبط تجليات
فيض نامتناهي حاضر عرض نمود كه در ممالك فرسيه
بجهت محافظت وصيانت خود از اعدا باطراف مملكت
حفر خندق نمايند* واين بجهت محافظه از هجوم بغي بسيار
موافق ومفيد* آيا آن منبع عقل كلي ومعدن حكمت
وعلم الهي فرمودند كه اين از عادات ممالك شركيهٔ
كفريهٔ مجوس است وأهل توحيد را اتباع جائز نه
ويا انكه جميع موحدين را سريعاً بحفر خندق أمر
فرمودند حتى بنفس مبارك آلت حفر را برداشته
وبمعاونت أصحاب وأحباب قيام فرمودند * واز اين
كذشته در كتب كافهٔ فرق اسلاميه از تواريخ وغيره
كه علماي عظام ومورّخين نخام تصنيف نموده اند
مذكور كه بعد از طلوع نيّر آفاق از مشرق حجاز

كه في الحقيقه از أشعهٔ ساطعه اش هيئت عموميهٔ امكان
مستنير وتغيير وتبديل كلي در اركان عالم بنزول شريعت
جديدهٔ الهيه وتأسيس مباني حكم ربانيه پيداشد *
شريعت مقدسهٔ سمائيه دربعضي أحكام مطابق عادات
مألوفهٔ أهل جاهليه نازل شد * از آنجمله حرمت ورعايت
أشهر حرام وحرمت أكل لحم خنزير واعتبار شهور
قمريه واسمائشان وغير از اين أمور كثيره ايست كه بعينه
وبعبارته از كتب نقل ميشود ﴿وكانت الجاهلية تفعل
أشياء جاءت شريعة الاسلام بها فكانوا لا ينكحون
الامهات والبنات وكان أقبح شيء عندهم الجمع بين
الاختين وكانوا يعيبون المتزوج بامرأة أبيه ويسمونه
الضيزن وكانوا يحجون البيت ويعتمرون ويحرمون
ويطوفون ويسعون ويقفون المواقف كلها ويرمون الجمار
وكانوا يكبسون في كل ثلاثة أعوام شهراً ويغتسلون
من الجنابة وكانوا يداومون على المضمضة والاستنشاق
وفرق الرأس والسواك وتقليم الاظفار ونتف الابط

وكانوا يقطعون يدالسارق اليمنى ﴾ حال نعوذ بالله ميتوان بخاطر آورد كه چون در بعضى أحكام شريعت غرّا باعادات أهل جاهليه كه مطرود جميع طوائف اند وجه مشابهت دارد نقصي وارد است ✻ ويا خود تصور ميتوان كرد كه استغفر الله حق غني مطلق اتباع آراء كفريه فرموده حكمت بالغهٔ الهيه بسيار ✻ آيا از قدرت حق بعيد وممتنع بود كه شريعت مباركه را من دون مشابهت عادتي ازعادات أمم جاهليه نازل فرمايد بلكه مقصود از اين حكمت كليه اين بود كه عباد از قيود تعصبات جاهليه آزاد شوند ✻ واين أقوالى را كه اليوم وسيلهٔ تخديش اذهان وتشويش وجدان بيچاركان نموده برزبان برانند ولكن بعضي ازنفوس كه ازحقائق كتب الهيه وجوامع صحف نقليه وتاريخيه كما هى اطلاع ندارند خواهند كفت كه اين كيفيات وعادات ازسنن جليلهٔ حضرت خليل عليه السلام است ودرميان أقوام جاهليه باقى وبرقرار بود ✻ ودرمدلول آيهٔ مباركهٔ ﴿ اتبع ملة ابراهيم

حنيفاً ﴾ داخل لكن در جميع كتب وصحف فرق اسلاميه اين مسلم ومذكوراست كه احترام أشهر حرام واعتبار أشهر قمريه وقطع يمين سارق از سنن حضرت خليل عليه السلام نيست ✻ وازاين كذشته الآن كتاب توراة موجود وشريعت حضرت ابراهيم عليه السلام دراومذكور مراجعت كنند يقينا خواهند كفت توراة نيز محرفست زيرا درآيهٔ مباركه وارد ﴿ يحرّفون الكلم عن مواضعه ﴾ وحال انكه تحريف در مواضع معلومه واقع ودر كتب علميه وتفسيريه مذكور اكر بتفصيل اين مسئله بپردازيم ازمقصود أصلي تأليف اين رساله بازمانيم لذا اختصار أولى ✻ وديكر انكه دربعضي روايات مذكور كه برخي اخلاق حسنه وشيم مرضيه را ازوحوش اقتباس كنيد وعبرت كيريد ✻ پس چون تعلم اخلاق حسنه ازحيوان صامت جائز بوجه أولى ازملل أجنبيه كه اقلا از نوع انسان وبنفس ناطقه وقوهٔ مميزه ممتاز اكتساب واقتباس فنون جسمانيه جائز ✻ واكر

ملاحظه شود كه در حيوانات اين صفات ممدوحه
خلقيست اين أصول وأساس مدنيت وعلوم وحكمت
طبيعيه در ممالك سائره بچه برهان ميتوان كفت كه غير
خلقى است ﴿ هل من خالق غير الله قل سبحان الله ﴾
وهمچنين جميع أفاضل علماي متفننين وأكابر فقهاي
كاملين دربعضى فنونيكه مبدء ومبدع ان حكماي
يونان چون ارسطو وغيره بودند تتبع نموده اند واقتباس
معارف حكميه چون علم طب ورياضى وجبر وحساب را
از كتب يونانيه سبب فوز وفلاح شمرده اند چنانچه
فن منطق را كل علما تتبع وتدريس نمايند وحال انكه
مؤسس انرا از صابئين ميشمرند * واكثرى تصريح
نموده اند كه اكر عالم نحريري درفنون شتى مهارت
كامله داشته لكن درفن منطق تتبع تمام نيافته اعتماد
كلى براقوال ونتائج فكريه واستنباط مسائل كليهٔ او نه
پس باين دلائل واضحه وبراهين متقنه ظاهر
ومبرهن كشت كه اكتساب أصول وقوانين مدنيه

واقتباس معارف وصنائع عموميه مختصرا ﴿ ما ينتفع به
العموم ﴾ از ممالك سائره جائز تا افكار عموم متوجه
اين أمور نافعه كردد وبكمال همت برا كتساب واجراءآن
قيام نموده تابعون الهي در اندك مدتي اين اقليم پاك سرور
أقاليم سائره كردد * أي خردمندان بعين عقل وتدبر
ملاحظه نمائيد آيا ممكن است كه تفنك وتوپ عادي
باتفنك هنري مارتي وتوپ كروپ مقابلي نمايد *
حال اكر نفسي بكويد كه ماراهمين آلات ناريهٔ قديمه
موافقست لزوم باستحصال أسلحه وآلاتي كه در ممالك
أجنبيه ايجادشده نه * آيا اين قول راهيچ طفلي بسمع
قبول استماع نمايد * ويا انكه ماتا بحال احمال أمتعه
وأجناس تجارتيه را ازمملكتي بمملكتي بواسطهٔ حيوانات
نقل ميكنيم محتاج بكالسكهٔ آتشي نبوده ونيستيم چه
ضرور مشابهت بامم سائره بجوئيم * آيا اين كلام قرين
اذعان هيچ هوشياري كردد * لا والله مكر انكه نظر
ببعضى اغراض كه در قلوب خود كتمان نموده أمور

بديهيه را انكار نمائيم * ممالك أجنبيه با آنكه درفنون ومعارف وصنائع عموميه كمال مهارترا نائل مع ذلك از يكديكر اقتباس ميكنند * ممالك ايرانيه كه منتهى درجهٔ احتياج راداشته چكونه جائزاست كه مهمل ومعطل بماند * وعلماي بزركواري كه سالك برخط مستقيم ومنهج قويم وواقف براسرار حكمت الهيه ومطلع برحقائق كتب مقدسهٔ ربانيه هستند وقلوب مباركشان بحليهٔ تقى متحلى ووجوه نضره شان بانوار هدى روشن ومنير ملتفت احتياجات حاليه وناظر برمقتضيات زمانيه هستند البته بكمال جد تشويق وتحريص تمدن ومعارف مينمايند ﴿ هل يستوي الذين يعلمون والذين لايعلمون وهل تستوي الظلمات والنور ﴾ علما سراج هدايتند بين ملأ عالم * ونجوم سعادتند مشرق ولائح ازأفق طوائف وأمم * سلسبيل حياتند أنفس ميتهٔ جهل ونادانى را * ومعين صافى كمالاتند تشنكان باديهٔ نقص وكمراهى را * مطلع آيات توحيدند ومطلع برحقائق

قرآن مجيد * طبيب حاذق اندجسم معلول عالمرا * وترياق فاروق أعظمند هيئت مسمومهٔ بني آدمرا * حصن حصين اندمدينهٔ عالم انسانيت را وكهف منيعند مضطربن ومضطربين جهالت را ﴿ العلم نور يقذفه الله في قلب من يشاء ﴾ ولكن پروردكار عالميان از براي هر شيء علائم وآثاري خلق فرموده ومحك وامتحاني مقرر داشته عالم ربانيرا كمالات معنويه وظاهريه لازم وحسن اخلاق ونورانيت فطرت وصدق نيت وفطانت وذكاوت وفراست ونهى وعقل وحجى وزهد وتقواي حقيقي وخشية الله قلبي واجب * والا شمع بي نور هرچند بلند وقطور باشد حكم اعجاز نخل خاويه وخشب مسنده داشته * نازراروئى بايد همچو ورد * چون نداري كرد بدخوئي مكرد زشت باشد روي نازيبا وناز * سخت باشد چشم نابينا ودرد درروايت صحيحه وارد ﴿ وأما من كان من العلماء صائنا لنفسه حافظاً لدينه ومخالفاً لهواه ومطيعاً لامر مولاه فللعوام ان يقلدوه ﴾ وچون اين كلمات مشرقه جامع

جميع شرائط علميه است لهـذا شرح مجملي در ترجمهٔ اين روايت مباركه بيـان ميشود * وهركس كه دارندهٔ اين شؤنات رحمانيه ومظهر مدلول اين روايت صحيحه نبوده نسبت علم ازاو منقطع ومنسلب ومطاعيت موحدين را لائق وسزاوار نه * أول كلمهٔ اين شرائط مقدسه صائنا لنفسه است * واين معلوم است كه مقصد حفظ نفس ازبلايا ومحن جسمانيه نبوده * زيرا أنبيا وأوليا كلاوطراً معرض أعظم شدائد عالم وهدف سهام بليات واذيات ملل وأمم كشته * بجهت خير جمهور انفاق جان نموده بشهد فداجان ودل شتافتند وبكمالات معنويه وصوريه هيئت عالمرا برداء جديد فضائل ذاتيـه وشيم مرضيهٔ اكتسابيه مزين فرمودند * بلكه مقصود أصلي حقيقي صيانت ازنقائص باطنيه وظاهريه واتصاف باوصاف كماليهٔ معنويه وصوريه بوده * أول صفت كماليه عـلم وفضلست * وجامعيت اين مقام أعظم أقوم آكاهى كماهي برغوامض مسائل الهي وحقائق حكم سياسيهٔ شرعيـهٔ

قرآني ومضامين سائر كتب سماوي ووقوف برضوابط وروابط ترقي وتمـدن ملت باهره واطـلاع برقوانين وأصول ورسوم وأحوال وأطوار وقواء مادي وأدبي عالم سـياسي ملل سائره وجامعيت فنون نافعـهٔ عصريه وتتبع در كتب تاريخيهٔ اعصار سالفهٔ ملل ودول است * چه اكر شخص عالم وقوف برمضامين كتب مقدسه وجامعيت حكمت الهيه وطبيعيه وعلوم شرعيه وفنون سياسيه ومعارف عصريه واطلاع بروقائع عظيمهٔ قرون سالفهٔ ملل ودول نداشته باشد عنـد اللزوم عاجز ماند واين منافي صفت جامعيت است * مثلا عالم رباني اكر درمحاوره باشخص مسيحى ازالحان جليل انجيل بيخبر باشد انچه ازحقائق فرقانيه بيان نمايد ابدا مسموع ومقبول آن شخص نيفتد * ولـكن اكر آن شخص ملاحظه نمايد كه آنچه دردست اوست ومستند برآن اين عالم بزركوار ازقسيسين امت انجيـل آكاه تر وبرحقـائق كتب مقـدسه مطلع ودانا تراست بالطوع انچه بيـان

نمايد قبول كنند چه كه جزاقرار مفرّي ازبراي اونه
چنانچه رأس الجالوت چون بحضور آفتاب فلك عرفان
ونيّر أوج هدايت وايقان حضرت رضا عليه السلام
مشرف شد اكردر أسئله وأجوبه ان معدن علم بادله
وبراهين مألوفهٔ رأس الجالوت بيان نميفرمودند اقرار
واعتراف بربزركواري آن حضرت نمى نمود * وازاين
كذشته عالم سياسى را دوقوهٔ أعظم أقوم لازم قوهٔ
تشريعيه وقوهٔ تنفيذيه * مركز قوهٔ تنفيذيه حكومت است
ومرجع قوهٔ تشريعيه دانايان هوشمند * حال اكراين
ركن ركين وأساس متين جامع وكامل نباشد چكونه
فلاح ونجاح ازبراي هيئت ملت تصور كردد * ولكن
چون اين أوان چنين نفوس كاملهٔ جامعه نادرالوجوداست
وحكومت وهيئت ملت بانتظام حال درغايت درجهٔ
احتياج لذا تأسيس هيئت علميه لازم كه اعضاي اين
مجلس هرچند نفس درفني ازفنون مذكوره ماهرباشند
وباقدام وجهد بليغ درجميع احتياجات حاليه واستقباليه

تفكر نموده أمور را درنقطهٔ اعتدال ومركز مستقيمى
مركوز نمايند * أولا چون تابحال أحكام شرعيه را
درمرافعات ومحاكمات مدار معيني نبوده زيراهريك
ازعلماء نظر برأي واجتهادخود نوعي حكم مينمايند مثلا
دونفس مرافعه مينمايند يكي ازعلماء حكم بمدعى وديكرى
بمدعى عليه دهد بلكه أحيانا درمادهٔ واحده دوحكم
مخالف ازيك شخص مجتهد صادر چه كه أول چنان
معلوم شده بود وحال چنين * وشبههٔ نيست كه اين أمور
سبب تشويش كافهٔ أمور مهمه واقع وازاين فتورعظيمى
درأساس هيئت اجتماعيه طاري كردد * چه كه هيچ يك
ازمدعي ومدعى عليه مأيوس ازدعواي خود نكشته
ما دام العمر مترصد أخذ حكم ثاني مخالف حكم أول شده
جميع عمر خودرا برلجاج ميكذرانند وازاينكه أوقات
خودرا بكلي متوجه معانده ومنازعه مينمايند ازأمور
نافعهٔ خيريه واشغال خودبا زمانند وفي الحقيقه اين
شخصين حكم ميت را دارند * وحكومت وهيئت

اجتماعيه را ذرهٔ خدمت نتوانند * ولكن اكر حكم قاطعي درميان باشد ديكر محقوق محكوم ابداً اميد استحصال أمر ثاني ندارد * لهذا راحت وآسايش جسته باشغال وخدمات خود وغير مشغول كردد نظر باينكه أعظم وسيلهٔ آسايش وراحت أهالي وأكبر واسطهٔ ترقي جمهور أعالي وأداني اين أمر أهم أتم است * لذا بايد علمائيكه واقفند برمسائل شرعيهٔ الهيه دراين مجلس كبير أولايك منهج قويم وصراط مستقيمي بجهت قطع دعاوي عموم تعيين وتأليف نموده بامر حضرت سلطان درجميع ولايات منتشر كردد وبرموجب ان حكم جاري شود بسيار اين أمر مهم را اهتمام لازمست * وثاني صفت كاليه عدل وحقانيت است وآن عدم التفات والتزام منافع ذاتيه وفوائد شخصيهٔ خود وبدون ملاحظه ومراعات جهتي ازجهات بين خلق اجراء أحكام حق نمودن ونفس خودرا چون افراد بندكان غني مطلق شمردن وجز امتياز معنوي درأمري ازأمور تفرد

ازجمهور نجستن وخير عموم را خير خويشتن دانستن خلاصه هيئت جمعيت را بمنزلهٔ شخص واحد پنداشتن ونفس خودرا عضوي از اعضاي اين هيئت مجسمه انكاشتن * وألم وتأثر هرجزئي سبب تألم كل أجزاء هيئت بالبداهه تيقن نمودن است * وثالث صفت كاليه بصدق طويت وخلوص نيت بتربيت جمهور پرداخته در تعليم معارف عموميه وتدريس علوم نافعه وتشويق برترقيات عصريه وتحريض برتوسيع دوائر صنائع وتجارت وترغيب اتخاذ وسائل ثروت اهالي مملكت بذل جهد بليغ وسعي منيع نمودنست چه كه عموم ناس ازاين أمور مهمه كه علت مزمنهٔ هيئت اجتماعيه را برء فوريست بيخبرند * بايد كه علماي هوشمند ودانايان خردمند خالصاً مخلصاً لله بوعظ ونصيحت عموم برخيزند تاديدهٔ أهالي ازاين كحل بينش معارف روشن وبصير كردد زيرا اليوم ناس بظنون وأوهام خودچنين تصور نموده‌اند كه نفسيكه موقن بالله ومؤمن بآيات ورسل وكتب

وشرائع الهيه ومظهر خشية الله است بايد معطل ومعوق
بماند وببطالت وبطائت أيام بكذراند تا ازنفوسى عند
الله محسوب كردد كه ازدنيا وما فيها كذشته دل بعالم
أخروي بسته اند وازخلق بعيدشده بحق تقرب جسته اند
چون اين بيان مفصلا دراين كتاب درموقع ديكر ذكر
خواهديافت * لهذا دراين مقام ترك أولى * باري باقي
صفات كماليه خشية الله ومحبة الله في محبة عباده وحلم
وسكون وصدق وسلوك ورحم ومروت وجلادت
وشجاعت وثبات واقدام وجهدو كوشش وكرم وبخشش
ووفاوصفا وحميت وغيرت وهمت وبزركواري وحقوق
پروري وأمثال ذلك بوده * وفاقد اين اخلاق حسنهٔ
انسانيه ناقص است * واكر حقائق هريك ازاين صفات را
بيان نمائيم ﴿ مثنوي هفتاد من كاغذ شود ﴾ وثاني كلمهٔ
اين شرائط مقدسهٔ علميه ﴿ حافظاً لدينه است ﴾ واين
معلوم است كه مقصد ازاين كلمهٔ مباركه منحصر
دراستنباط أحكام ومراعات عبادات واجتناب از كبائر

وصغائر واجراء أحكام شرعيه وباين وسائط محافظهٔ
دين الله نمودن نبوده بلكه هيئت ملت را ازكل جهات
محافظه نمودن ودر اعلاء كلمة الله وتكثير جمعيت دينيه
وترويج دين الهي وغلبه واستعلائش برسائر اديان
ازاتحاد جميع وسائل ووسائط سعى بليغ را مبذول
داشتن است وفي الحقيقه اكر علماي اسلاميه دراين
أمور چنانچه بايد وشايد اقدام مينمودند تا بحال جميع
ملل عالم درظل كلمهٔ وحدانيت داخل ميشدند وشعلهٔ
نورانيهٔ ﴿ ليظهره على الدين كله ﴾ چون آفتاب درقطب
امكان طالع وبرجميع آفاق لائح ميكشت * درقرن خامس
عشر ميلاد لوطر كه أول يكي ازاعضاي اثنا عشر هيئت
مذهبيهٔ قاتوليك درمركز حكومت پاپ بود ومؤخرا
محدث مذهب پروتستان كشت دربعضى مسائل
كه عدم تجويز تزويج رهابين وتعظيم وتكريم صور
حواريين ورؤساي سلف مسيحيين وعادات ورسوم
مذهبيهٔ زائده براحكام انجيل باپاپ مخالفت نمود *

باوجود انکه درآنزمان اقتدار پاپ بدرجهٔ بود که کل
ملوك أوروب ازسطوتش متزلزل ومضطرب وضبط
وربط أمورمهمهٔ قطعهٔ أوروب دریمین قوت وقدرتش
مودوع ومرتبط * ولکن چون دراین مسائل
که جواز تزویج رؤسای دینیه وعدم سجود وتعظیم
برتمثال وصور معلقهٔ درکنائس وابطال عادات رسمیهٔ
زائده برمضامین انجیل لوطر محق ومحقق بود وبوسائل
لازمهٔ ترویج تشبث نمود * درظرف این قرون أربعه
وکسری أکثر أهالي أمریك وچهارخمس قطعهٔ المان
وانکلیس وبسیاري ازأهالي نمچه ﴿ خلاصه ﴾ تقریباً
دویست وپنجاه کرورازمذاهب سائرهٔ نصاری درمذهب
پروتستان داخل کشتند وهنوز رؤسای این مذهب
بکمال همت درترویجند * وحال درسواحل شرقیهٔ افریك
بظاهر حریت وآزادی سودان وزنکیان را وسیله
نموده مکاتب ومدارس تأسیس کرده بتعلیم وتدریس
وتمدین طوائف متوحشه صرفهٔ افریك مشغولند

ودرباطن مقصداصلیشان انکه بعضی طوائف اسلامیهٔ
زنکیان را داخل درمذهب پروتستان نمایند * هرطائفهٔ
در ارتفاع ملت خود مشغول ومادر خواب غفلت
مدهوش ملاحظه نمائید که این شخص باوجود انکه
معلوم نبود بچه هوائي پرواز میکند وبچه مقصدي
متحرك * بهمت وغیرت رؤسای مذهبش چه قدر
ترویج شد * حال اکر ملت باهرهٔ حق که مظهر تأییدات
الهیه ومطلع توفیقات ربانیه است اکر بهمت تامه
وغیرت کامله متوسلا الی الله ومنقطعاً عما سواه تشبث
بوسائل ترویج نمایند وبذل سعي واقدام کنند البته
أنوار حق مبین برکل آفاق ساطع کردد * وبعضي
نفوس که برحقائق أمور اطلاعي ندارند ونبض عالم
دردستشان نه ونداناند که علت مزمنهٔ بطلان را چه
فاروق أعظم حق لازم همچه کمان میکنند که ترویج
بسیف منوط است وبحدیث انا نبیّ بالسیف استدلال
مینمایند * وحال انکه في الحقیقه اکر بنظر دقیق ملاحظه

نمانـد مشهود كردد كه دراين عصر سيف واسطهٔ
ترويج نه بلكه سبب وحشت ودهشت واشمئزاز قلوب
ونفوس كردد * ودرشريعت مباركهٔ غرا أهل كتاب را
بقوهٔ قاهره اجبار براقرار وايمان جائز نه * وحال انكه
دلالت وهدايت فريضهٔ ذمت هرمؤمن موحداست
وحديث ﴿انا نبي بالسيف﴾ وكذلك حديث ﴿أمرت ان
أقاتل الناس حتى يقولوا لااله الا الله﴾ درحق مشركين
جاهليه كه از كثرت توحش ونادانى از درجهٔ بشريت
ساقط بودند وارد * چه كه ايمانيكه بضرب سيف
حاصل كردد بسيار بي اعتبار وبسبب أمر جزئي منقلب
بكفر وضلال ميشود چنانكه قبائل وطوائف اطراف
مدينهٔ منوره بعد ازعروج آفتاب اوج نبوت بمعارج
﴿في مقعد صـدق عند مليك مقتـدر﴾ دوباره بدين
جاهليه بركشته مرتد شدند * وهمچنين ملاحظه نمائيد
زمانيكه نفحات قدسيهٔ روح الله خطهٔ فلسطين وجليل
وسواحل نهر أردن وجوانب اور شليم رامعطر ساخته

والحان جليل انجيل بمسامع روحانيان درآمده درانزمان
كل قبائل وطوائف آسياوأوروپ وأفريك وأمريك
واوقيانوس كه جزائر بحر محيط است مجوس وبت پرست
وغافـل ازخطاب يوم الست بودند * مقروحـدانيت
والوهيت جزملت موسويه نبوده * بعدازبعثت انفاس
طيبهٔ طاهرهٔ روح بخش آنحضرت درمـدت سه سال
حيات جاوداني برأهالي آنديار مبـذول داشت وبوحي
الهي اس اساس شريعت عيسويه كه درآن عصر معجون
برءالساعهٔ هيئت معلولهٔ بشريه بودتأسيس شد* اكرچه
درزمان انحضرت أنفس قليله مقبل الى الله كشتند بلـكه
في الحقيقـه مؤمن موقن عبـارت ازدوازده نفر رجال
حوارىين وچند نساء بودندويكي ازحواريين كه مسمى
بيهوذاي اسخريوطي بودنيز مرتدشده يازده نفر باقي
ماندند * باري بعد ازصعود آنحضرت بافق عزت* اين
نفوس قليـله باخلاق حسنهٔ روحانيه وروش وحركات
مقدسهٔ رحمانيه مبعوث شده بقوهٔ الهيه و نَفَس مسيحائي

بهـدايت كل من على الارض قيام نمودند ودرآنزمان
كل ملل اصناميـه وملت يهود بكمال قوت واهتمام
براطفاي سراج الهي كه درزجاجهٔ خطهٔ اورشليم مشتعل
كشته برخاستند ﴿ يريدون ان يطفؤا نورالله بافواههم
ويأبى الله الا ان يتم نوره ولو كره الكافرون ﴾ وهريك
ازاين نفوس مباركه را ببـدترين عـذابي شهيد نمودند
بلـكه جسم مطهر بعضى را بساطور قصابي ريزه ريزه
نموده ودركلخنها بسوختند وبعضى اتباع واشياع اين
اشخاص مقدسه را بعد ازشكنجه وعذاب زنده زيرخاك
دفن نمودند باوجود اين عقوبات شديده أبداً در تبليغ
أمر الله فتور نموده بدون سل سيف وخراشيدن روى
نفسى * بالآخره ملت عيسويه عالم را احاطـه نمـوده
بقسمى كه در قطعـهٔ اوروب وأمريك از اديان سائره
أثري باقى نمـاند ودرآسيا وأفريك وجزائر بحر محيط
جم غفيري از أهالي اليوم در ظل انجيـل داخلنـد *
حال باين أدلهٔ واضحهٔ لائحه ثابت ومبرهن كشت كه ترويج

دين الهي بكمالات انسانيـه واخـلاق حسنه وشـيم
مرضيه وروش وحركت روحانيه است * اكرنفسي
بصرافت فطـرت اقبـال الى الله نمـايد مقبول دركاه
أحديت بوده چه كه اين نفس ازاغراض شخصيه وطمع
منافع ذاتيه مبرا وبصون حمايت حق التجا نموده * بصفت
امانت وصداقت وپرهيزكاري وحقوق پروري وهمت
ووفا وديانت وتقى بين خلق ظاهر كردد * ومقصود
أصلي ازانزال شرائع مقدسهٔ سمائيه كه سعادت أخروي
وتمدن دنيوي وتهذيب اخلاق باشـد حاصل كردد *
والا بضرب سيف بظاهر مقبل ودرباطن مغل ومدبر
كردند * دراين مقام حكايتي كه سبب عبرت كل كردد
ذكر نمائيم * درتواريخ عربيه مذكور كه قبل ازبعثت
نبوي عليه السلام نعمان بن منذر لخمى كه يكي ازملوك
عرب جاهليه ومقر سرير سلطنتش مدينـهٔ حيره بوده
روزي از كثرت تجرع اقـداح مـدام عقلش زائـل
وشعورش باطل كشت * درعالم سكر وبيهوشي بقتل

خالد بن مضلل وعمر بن مسعود كلده كه دو نديم وأنيس
ودر محفل أنس يار وجليسش بودند فرمان داد وچون
از عالم مستي وسكر بهوش آمد بپرسش حال دو نديم
پرداخت * تفصيل واقعه را بيان نمودند بغايت محزون
ودلخون شد * از حب شديد وتعلق خاطر عظيم كه باين
دو نديم داشت برمقابرشان دو بناء عالي مسمى بغريان
ساخته وبيادكار اين دو نديم يوم بؤس ويوم نعيم
درهر سالي قرارداد ودر اين دو روز معلوم بحشمت تمام
آمده مابين غريان نشسته در يوم بؤس نظرش بر هر كه
افتادي بجان امان نيافتي ودر يوم نعيم هر وارد ووافدى را
مظهر احسان وعنايت بي نهايت ساختي واين قاعده
وقانون مستمر وبيمين شديد مستحكم بود تا انكه روزي
پادشاه اسبي محمود نام سوار وبقصد شكار عزم صحرا
نمود ناكاه ازدور كوري بنظرش درآمد درعقب آن
كور پادشاه اسب برانكيخت وتاخت تا از خيل وجيش
خود دور ووقت بيكاه شد مأيوس كشت ناكاه سواد

خيمهٔ دربادیه پيداشد عنان بدآنجانب معطوف داشت
تا بدرخيمه رسيد فرمود مهمان ميطلبيد خداوند خيمه
حنظله بن أبي غفراء طائى كفت بلى واستقبال نموده
نعمانرا فرود آورده وبازوجهٔ خود كفت در ناصيهٔ اين
شخص آثار بزركى باهر تهيأ ضيافتي كن ودر مهمان
نوازي همتي وغيرتي نما زن كفت كوسفندي داريم
ذبح نما ومن بجهت احتياط چنين روزى قدري آرد ذخيره
نموده أم پس حنظله كوسفندرا دوشيده قدحي شير نزد
نعمان برده آنكاه كوسفندرا ذبح نموده مائدهٔ ترتيب
داد وآنشب را نعمان از محبت والفت حنظله بكمال
خوشنودي وسرور بسر برد * وچون فجر طالع شد نعمان
عزم عزيمت فرمود بحنظله خطاب نمود كه تو در ضيافت
ومهمان نوازي منتهاي جوانمردي را آشكار نمودي من
نعمان بن منذر وقدوم ترا بكمال اشتياق منتظرم * مدتي
كذشت تا انكه قحط وغلاء عظيمى درديار طي روى
نمود حنظله باحتياج شديد مبتلا شد بدين سبب بحضور

پادشاه شتافت ازغرائب اتفاقات یوم بؤس در پیشگاه
حضور نعمان حاضر گشت پادشاه بغایت آزرده
خاطر شده * آغاز عتاب نمود که چرا چنین روزی بحضور
رفیق خود شتافتی که روز بؤس یعنی سختی است
اگر امروز نظرم بریگانه فرزندم قابوس افتد بجان امان
نیابد اکنون حاجتی که داری بخواه حنظله گفت از یوم
بؤس بیخبر بودم ونعمت دنیا بجهت حیاة وبقاست
وچون مرا در این ساعت چشیدن کأس هلاك مقرر
ازخزائن أرض چه فائده متصور نعمان گفت ازاین
أمر چاره نیست * پس حنظله برزبان راند مرا چندان
امان ده که بنزد عیال خود عودت نمایم ووصیت اجرا
نمایم ودرسال آینده یوم بؤس حاضر گردم نعمان
ضامنی خواست که اگر در وعده مخالفت نماید ضامن را
بقتل رساند حنظله متحیرانه بهر طرف نگریست *
تا آنکه نظرش برشریك بن عمرو بن قیس شیبانی
که یکی ازخدّام نعمان بود افتاد واین ابیات را بخواند

یا شریکا یا ابن عمرو * هل من الموت محاله
یا أخا کل مصاب * یا أخا من لا أخا له
یا أخا النعمان فیك ال * یوم عن شیخ کفاله
ابن شیبان کریم * أنعم الرحمن باله

شریك گفت أی برادر بجان جوانمردی نتوان نمود
بیچاره متحیر ماند * پس شخصی که موسوم بقراد بن
أجدع کلبی بود برخاست وکفالت نمود مشروط باینکه
اگر یوم بؤس سنهٔ آتیه حنظله را تسلیم نماید هر حکم
که پادشاه اراده فرماید در حق أو جاری کند پس
نعمان پانصد شتر بحنظله احسان نموده روانه ساخت
درسنهٔ بعد روز بؤس چون صبح صادق ازافق مشرق
سر برآورد نعمان باحشمت بی پایان برعادت مألوفه توجه
بمحل غریّان نمود وقرادرا بهمراهی آورد تا معرض
سخط پادشاهی گردد ارکان دولت بشفاعت زبان
گشودند * تا غروب مهلت خواستند که بلکه حنظله
عودت نماید وپادشاه را مقصد چنان بود که ازجهت

پاس محبت حنظله را بقتل ضامن ازهلاکت نجات دهد
باری چون قریب بغروب شد قرادرا برهنه ساخته
تا گردن زنند ناگاه ازدور سواری پدید شد که بسرعت
تمام میتاخت نعمان بسیاف گفت منتظر چه هستی
وزرا گفتند شاید این سوار حنظله باشد چون
نزدیك شد حنظلهٔ طائي بود نعمانرا آمدن أو موافق نیفتاد
گفت أی جاهل أحمق باوجود آنکه ازپنجهٔ مرك
گریختی باردیگر چرا درآویختی حنظله گفت وفای
بعهد زهر هلاهل هلاکترا درمذاق من شیرین وگوارا
نمود * نعمان سؤال نمود باعث براین حق گذاری ووفا
پروری ومراعات عهد وپیمان چه أمری بود
حنظله گفت اقرارم بوحدانیت الهیه وایمانم بکتب منزلهٔ
سماویه * نعمان گفت بچه دین متدیني جواب داد که بنفس
مسیحائي زنده ودر صراط مستقیم روح الله پوینده أم
نعمان گفت نفحات قدسیهٔ روح الله را برمشام من
عرضه کن حنظله ید بیضای هدایت را ازجیب محبة الله

بر آورد أنوار انجیل بر بصر وبصیرت حاضرین
اشراق نمود وچون حنظله چند آیات الهیه ازانجیل
بالحان جلیل تلاوت نمود نعمان وجمیع وزرایش ازبت
وبت پرستی بیزار ودردین الهي ثابت وراسخ گشته
برزبان راندند که صد هزار افسوس که تابحال ازین
رحمت بیپایان غافل ومحجوب وازاین غمام فضل رحمن
مأیوس ومحروم بودیم * وفوراً غریان را خراب نموده
ازظلم واعتساف نادم وأساس عدل وانصاف را استوار
نمود * حال ملاحظه نمائید که شخصی ازأهل بادیه بحسب
ظاهر گمنام وبیمقام چون بصفتي ازصفات مخلصین
ظاهر شد چنین پادشاه غیور را باجم غفیري از ظلمت
شام ضلالت نجات داده * بصبح هدایت دلالت نمود
وازبادیهٔ هلاکت بت پرستی خلاص نموده * بساحل بحر
وحدانیت الهیه وارد کرد وسبب ابطال چنین عاداتي
که في الحقیقه آفت جمعیت بشریت ومخرب بنیان
مدنیت است گردید * تفکر وتعمق لازم وتعقل وتدبر

واجب است * خلاصه قلب درمنتهی درجهٔ احزان وتأسف که ازهیچ‌وجه توجه‌عموم را متوجه‌آنچه الیوم لائق وسزاواراست نمیبیند شمس حقیقت بر کل آفاق مشرق ومادر ظلمات هواي خود کرفتار وبحـر أعظم از کل جهات متموج وما ازتشنکی سوختـه وافسرده وناتوان موائد الهیه ازسماء أحدیت نازل ومادر مفازهٔ قحط سرکشته وحیران ﴿ من میان کفت وکریه‌میتنم ﴾ وازجمـله أسباب کلیـه که سبب اجتناب ادیان سائره بتدین بدین‌الهي کشته تعصب وحمیت جاهلیه‌است * مثلاملاحظه فرمایند که خطاب‌الهي بجمال نوراني وفلك رحماني سرور أهـل عالم ﴿ وجادلهم بالتي هی أحسن ﴾ وارد وبمدارا وملائمت مأمور چنانچه ان شجرهٔ‌مبارکهٔ (لاشرقیه ولاغربیهٔ)نبوت‌ظل الطاف بینهایت رابرسر عموم أهل عالم افـکنده وبملاطفت کبری وخلق عظیم رفتـار وحرکت میفرمودند وهمچنین حضرت موسی وحضرت هـارون علیهما السـلام درخطاب وعتـاب

بفرعون ذي الاوتاد بامر ﴿ قولا له قولا لینا ﴾ مأمور باوجود شهرت سیر خیریهٔ أنبیا وأولیاء الهي که فی الحقیقه درجمیع مراتب هیئت بشریه را تاقیام الساعـه اسـوهٔ حسـنه است * مع ذلك بعضي ازاین تلطفات وتعطفات فوق‌العاده غافل ومحجوب وازحقائق کتب مقدسه الهیه محروم ومهجور کشته * از أهل سائر أدیان کمال اجتناب واحتراز را مجری وأبداً تعارفات‌عادیه‌را نیز جائز نمیدانند * باوجود عدم جوازالفت ومعاشرت چکونه میتوان نفسي را هـدایت نموده ازظـلام فاني لابصبـح نوراني‌الا منورفرمود وازاسفل‌جهل‌وضلال بصعود أعلی أفق علم وهدی تشویق وتحریص نمود * حال بعـین انصاف ملاحظه نمـائیـد که اکر حنظله بانعمان ابن منـذر باکمال محبت وصـداقت ومهربانی ومهمان پروري‌حرکت نمیکرد آن پادشاه وجم‌غفیر از مشرکین‌را بوحدانیت الهي چکونه مقر ومعـترف میکردانید* اجتناب واحتراز وخشونت سبب اشمئزاز

قلوب ونفوس كردد ومحبت وملاطفت ومداراو ملائمت
سبب اقبال نفوس وتوجه قلوب شود * اكر شخصي
ازمؤمنين موحدين درحين ملاقات بانفسى ازملل أجنبيه
اظهار احتراز نمايد وكلمهٔ موحشهٔ عدم تجويز معاشرت
وفقدان طهارت را برزبان راندآن شخص أجنبي ازاين
كلمه چنان محزون ومكدر كردد كه اكرشق القمر
نيز بيند اقبال بحق ننمايد وثمرهٔ اجتناب اين باشد كه
اكر درقلب آنشخص توجه قليلي الى الله بوده ازان
نيز پشيمان كشته بكلي ازشاطي بحر ايمان ببادیهٔ غفلت
وبطلان فرار نمايد وچون بممالك ووطن خودرسد
درجميع روزنامها درج نمايد كه فلان ملت درشرائط
انسانيت منتهى درجهٔ قصورند * اكر قدري تفكر
درآيات وبينات قرآنيه وروايات مأثوره ازنجوم سماء
أحديت نمائيم معلوم ومبرهن كردد كه اكر نفسى
بصفات ايمانيه متصف وباخلاق روحانيه متخلق باشد
مظهر رحمت منبسطهٔ الهيه است براي كل ممكنات

ومشرق الطاف رحمانيه است بجهت كل موجودات *
چه كه صفات مقدسهٔ أهل ايمان عدل وانصاف
وبردباري ومرحمت ومكرمت وحقوق پروري
وصداقت وامانت ووفاداري ومحبت وملاطفت
وغيرت وحميت وانسانيت است * پس اكر نفسى
في الحقيقه پاك ومقدس باشد متشبث بوسائلي شود
كه جلب قلوب كل ملل عالم نمايد وبصفات حق جميع
عالم را بصراط مستقيم كشاند واز كوثر حيات أبديه
چشاند * حال ماازجميع أمورخيريه چشم پوشيده سعادت
أبديهٔ جمهور را فداي منافع موقتهٔ خود مينمائيم وتعصب
وحميت جاهليه را وسيلهٔ عزت واعتبار خويشتن ميشمريم
باين قناعت ننموده بتكفير وتدمير يكديكر ميكوشيم
وچون خواهيم كه اظهار معرفت ودانائي وزهد وورع
وتقواي الهي نمائيم بطعن وسب اين وآن پردازيم
كه عقيده فلان باطل است وعمل فلان ناقص عبادت
زيد قليل است وديانت عمرو ضعيف * افكار فلان

مشابه اطوار فرنك است واسرار فلان متوجه نام
ونك * صف جماعت دوش پيوسته نبود واقتداي
بشخص ديكر جائز وشايسته نه * در ائمه شخص
توانكري بحدائق باقيه نشتافت * وخيرات ومبراتي
در پيشكاه مسند پيغمبري حاضر نكشت * بنيان شريعت
خراب شد وأساس ديانت تارومار * بساط ايمان
منطوي شد واعلام ايقان مختفى كشت * عالم بضلالت
افتاد ودررد مظالم فتورورخاوت حاصل شد * روزها
وماهها بسرآمد * وعقار وضياع دردست مالك سال
كذشته باقي ماند * دراين شهر هفتاد حكومت مختلفه
مرتب بود * وحال روز بروز قلت يافته بيست وپنج
حكومت يادكارماند * روزي دويست أحكام متضاده
وفتاواي متباينه از يك مصدر ظاهر وحال تجاوز
ازپنجاه نميمايد * جم غفيري از عباد الله بجهت محا كمه
سركردان وحال درمأمن راحت مستريح ودرامان
يكروز مدعي مغلوب ومدعى عليه غالب وروز ديكر

مدعي غالب ومدعى عليه مغلوب * حال اين مسلك
مستقيم نيز متروك شد * اين چه ديانت كفريه است
واين چه ضلالت شركيه * واويلا واشريعتا وادينا
وامصيبتا * أي برادران مؤمنين زمان زمان آخر است
وروز قيامت نزديك * باري باينكونه كلمات تخديش
اذهان بيچاركان أهالي وتشويش قلوب درماند كان
مساكيني ميشود كه ازحقائق أمور وأساس اين أقوال
خبرندارند ونميدانند كه صد هزار اغراض نفسانيه
درتحت نقاب أقوال تعصبيهٔ بعضي مستور * لهذا كمان
ميكنند كه قائل را غيرت دينيه وخشية الله بران داشته
وحال انكه قائل چون درآبادي عموم خرابي خصوصي
خودرامي بيندفرياد كندودر بينائي ديكران كوري خودرا
مشاهده مينمايد ناله وفغان آغاز كندلكن ديدهٔ بصيرت
لازم كه ادراك كندا كر اين قلوب مظهر خشية الله بود
البته رائحهٔ طيبه اش چون مشك جان عالم رامعطر مينمود
هيچ أمري در عالم بمجرد قول تصديق نشود *

ورنه این جغدان دغل افروختند
بانك بازان سفید آموختند
بانك هدهد کر بیاموزد قطا
راز هدهد کوو پیغام سبا

وعلمای ربانی که از کتاب وحی الهی استنباط معانی ومعارف وحکم نامتناهی نموده اند وقلب منیرشان مهبط الهام غیبی ربانیست البته تفوق ملت بیضای حق را بر جمیع ملل در کل مراتب بکمال جدوجهد طالب ودر تشبث وسائل مابه الترقی بمنتهای همت ساعی ومجاهد * واکر نفسی ازاین مقاصد خیریه غافل البته مقبول درکاه أحدیت نبوده بلکه در کمال نقص بهیئت تامه ظاهر ودر منتهای فقر بکلمهٔ غنا ناطق *

کر ضریری لمتراست وتیزخشم
کوشت پارش دان که اورا نیست چشم
از مقلد تا محقق فرقهاست
کین چه داوداست وان دیکر صداست

علم ودانش وپاکی وزهد وورع وآزادکی بهیئت ولباس نبوده ونیست * درزمان سیاحت کلمهٔ مبارکهٔ ازشخص بزرکواری استماع نمودم که تابحال شیرینی آن کلمه ازکامم نرفته وآن اینست * نه هر عمامهٔ دلیل زهد وعلمست * ونه هر کلاهی علت جهل وفسق أی بسا کلاه که عَلَم علم برافراخت * وأی بسا عمامه که حکم شرع برانداخت * وکلمهٔ ثالث ازاین کلمات مقدسه کلمهٔ ﴿مخالفاً لهواه﴾ وارد * چه قدر این عبارت شامل معانی جلیله است ازجوامع الکلم وعبارات سهل ممتنعست اس اساس اخلاق ممدوحهٔ انسانیت است * وفی الحقیقه این کلمه شمع عالم وبنیان أعظم اخلاق روحانیهٔ نورانیهٔ بنی آدم است * معدّل کل الخلاق وسبب اعتدال حقیقی تمام شیم مرضیهٔ انسانیست * چه که هوای نفس آتشی است که صد هزار خرمن وجود حکمای دانشمند را سوخته ودریای علوم وفنونشان این نار مشتعله را مخمود ننموده * وچه بسیار واقع که نفسی بجمیع

صفات حسنهٔ انسانیه آراسته وبزیور عرفان پیراسته
لکن اتباع هوی شیم مرضیهٔ آنشخص را ازهیئت
اعتدال خارج نموده درحیزافراط انداخت * نیت خالصه را
بنیت فاسده تبدیل نمود * وهمچنین اخلاق درمواضع
لائقه ظاهر نکشت بلکه بقوت هوی وهوس
از مسلك مستقیم نافع منحرف بمنهج غیر صحیح مضر
متحول کشت * اخلاق حسنه عند الله وعند مقربین
درکاهش ونزد أولی الالباب مقبول وممدوح ترین
أمور * لکن بشرط آنکه مرکز سنوحش عقل
ودانش ونقطهٔ استنادش اعتدال حقیقی باشد * واکر
حقائق این أمور کما هو حقه بیان کردد کاربتطویل
انجامد وموضوع ومحمول ازمیان برود * باري دراین بحر
هائل هوی کل طوائف أوروپ بااین همه تمدن وصیتها
هالك ومستغرق وازاین جهت کل قضایای تمدنیه شان
ساقط النتیجه است * بعضی ازاین کلمه تعجب نمایند
واستیحاش نفرمایند چونکه مقصد أصلي ومطلب کلي

ازبسط قوانین أعظم ووضع أصول وأساس أقوم جمیع
شؤن تمدن سعادت بشریه است وسعادت بشریه
درتقرب درکاه کبریا وراحت وآسایش أعلی وأدنی
ازافراد هیئت عمومیه است ووسائل عظیمهٔ این
دومقصد اخلاق حسنهٔ انسانیت است * وتمدن صوری
بي تمدن اخلاق حکم ﴿أضغاث أحلام﴾ داشته وصفای
ظاهر بي کمال باطن ﴿کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء﴾
انکاشته کردد * زیرا نتیجهٔ که رضایت باری وراحت
وآسایش عمومیست ازتمدن ظاهر صوری بتمامه
حاصل نشود * وأهالي أوروپ دردرجات عالیهٔ تمدن
اخلاق ترقي نموده اند چنانچه ازأفکار وأطوار عمومیهٔ
ملل اوروپ واضح وآشکاراست * مثلا ملاحظه نمائید
که الیوم أعظم آمال دول وملل اوروپ تغلب واضمحلال
یکدیکراست ودر کمال کره باطن باظهار منتهی درجهٔ
الفت ومحبت واتحاد مشغول وقضیهٔ مشهورهٔ پادشاه
آشتي وآسایش پرور درتدارك مهمات حربیه وازدیاد

قوهٔ عسکریه بیشتر ازملوك جنك آور بذل جهد بليغ
مينمايند چه که صلح وآشتی من دون قوهٔ شديده ميسر
نكردد * درظاهر بهانه نموده ليلا ونهاراً جميعاً باعظم
جدوجهد درتداركات حربيه ميكوشند وأهالي مسكين
آنچه بعرق جبين پيدا كرده أكثرش را بايد انفاق
اين راه كنند وچه قدر آلاف ازنفوس كه صنائع نافعه را
ترك نموده شب وروز بكمال همت درايجاد آلت مضرهٔ
جديده كه بيشتر ازپيشتر سبب سفك دماء أبناء
جنس است مشغولند * وهر روز آلت حراقهٔ جديده
احداث وايجاد ميكنند * ودول مجبور براين كردند
كه آلات حربيهٔ قديم را ترك نموده درتدارك آلات
جديده كوشند * چه كه آلات حربيهٔ قديم باآلات
حربيهٔ جديد مقاومت ننمايد * چنانچه دراين أيام
كه سنهٔ هزاردويست ونودودو هجريست درممالك
آلمان صنعت تفنك جديدي ودرممالك نمچه ايجاد توپ
نحاسي تازهٔ نموده اند كه ازتفنك هنري مارتي وتوپ

كروب آتش بارتر * ودرهدم بنيان انساني شديدتر
وسريع التأثير تراست * واين مصارف باهظه را بايد
كه رعاياي فلك زده تحمل نمايند * حال انصاف دهيد
كه اين تمدن صوري بدون تمدن حقيقي اخلاقي سبب
آسايش وراحت عمومي ووسيلهٔ اجتلاب مرضات
الهي است وياخود مخرب بنيان انسانيت ومدمر اركان
آسايش وسعادت است * درسنهٔ هزار وهشتصد
وهفتاد ميلادي كه محاربه بين آلمان وفرنسا واقع شد
ازقرار مشهور ششصد هزار نفس درميدان مهاجمه
ومدافعه مأيوس ومقهور كشته كشتند * چه بسيار
بنيان خاندانها كه ازأساس منهدم شد * وچه بسيار مدن
درشام درمنتهاي معموريت بود وبامداد عاليها
سافلها كشت چه قدر أولاد صغار كه يتيم وبي پرستار
ماندند * وچه قدر پدران ومادران سالخورده ثمرهٔ
زندگانيشان جوانان نورسيده را درخاك وخون غلطان
ومرده ديدند * وچه قدر نساء كه بي رجال ودستگير

ماندند * وهمچنين كيفيات احراق كتابخانها وبعض ابنيهٔ جسيمهٔ فرنسا وآتش‌زدن دار الشفاي عسكريه باجميع عساكر مجروحهٔ مريضه ووقايع مؤلمه وحركات موحشهٔ طائفهٔ كومون وحوادث مدهشهٔ اختلاف وتحزب جمعيات متضادهٔ متقاتله درپاريس ومنازعه وعدوان مابين رؤساي دينيهٔ قاتوليك وحكومت آلمان وظهور فتنها وفسادها وتدمير بلاد وأوطان وخونريزي ميان حزبين جمهوريت ودون كارلوس دراسپانيا * خلاصه ازاينكونه وقايع كه دلالت برعدم تمدن اخلاق طوائف اوروپ مينمايد بسيار * واين عبد چون هتك جهتي را مقصود نداشته لهذا بچند كلمه اختصار نموده حال واضحست كه شخص عاقل بصير وعارف خبير تصديق اينكونه أمور ننمايد آيا طوائف وقبائليكه مغاير شيم حسنهٔ عالم انساني اينكونه أمور موحشه درمابينشان جاريست چكونه سزاوار است كه ادعاي تمدن حقيقي كامل تام نمايند * على الخصوص كه نتيجهٔ

ازاين أمور مأمول نه الا تغلّب وتسلّط موقت حالي وچون اين نتيجه باقي وپايدار نه لهذا نزد أولي الالباب تقيد واهتمام را سزاوار نيست * درقرون سالفه كرارا ومرارا حكومت آلمان غالب برفرنسا كشت وهمچنين سلطنت فرنسا دفعات عديده براقليم آلمان حكمراني نمود حال جائز كه ششصد هزار نفوس مسكين ازبندكان پروردكار فداي اين نتائج ومنافع موقتهٔ صوريه كردد لا والله بلكه اطفال نيز ادراك مضرت اينكونه أمور نمايند ولكن متابعت هوى صدهزار حجاب ازدل برديده افكند وبصر وبصيرت هردونابينا كردد *

چون غرض آمد هنر پوشيده شد
صد حجاب ازدل بسوى ديده شد

بلى تمدن حقيقى وقتي درقطب عالم علم افرازد كه چند ملوك بزركوار بلند همت چون آفتاب رخشندهٔ عالم غيرت وحميت بجهت خيريت وسعادت عموم بشر بعزمي ثابت ورأى راسخ قدم

پيش نهاده * مسئلهٔ صلح عمومي را درميدان مشورت كذارند وبجميع وسائل ووسائط تشبث نموده عقد انجمن دول عالم نمايندويك معاهدهٔ قويه وميثاق وشروط محكمهٔ ثابته تأسيس نمايند واعلان نموده باتفاق عموم هيئت بشريه مؤكدفرمايند* اين أمر أتم أقوم را كه في الحقيقه سبب آسايش آفرينش است كل سكان أرض مقدس شمرده * جميع قواي عالم متوجه ثبوت وبقاي اين عهد أعظم باشند ودراين معاهدهٔ عموميه تعيين وتحديدحدود وثغور هردولتي كردد * وتوضيع روش وحركت هر حكومتي شود * وجميع معاهدات ومناسبات دوليه وروابط وضوابط مابين هيئت حكومتيهٔ بشريه مقرر ومعين كردد * وكذلك قوهٔ حربيه هر حكومتي بحدي معلوم مخصص شود * چه اكر تداركات محاربه وقوهٔ عسكريهٔ دولتي ازدياد يابد سبب توهم دول سائره كردد* باري أصل مبناي اين عهد قويم را برآن قرار دهند كه اكر دولتي ازدول من بعد

شرطي ازشروط را فسخ نمايد كل دول عالم براضمحلال أو قيام نمايند بلكه هيئت بشريه بكمال قوت برتدمير انحكومت برخيزد * اكر جسم مريض عالم باين داروي أعظم موفق كردد البته اعتدال كلي كسب نموده بشفاي باقي دائمي فائز كردد * ملاحظه فرمائيد كه اكر چنين نعمتي ميسر شود هيچ سلطنت وحكومتي محتاج تهيأ وتداركات مهمات جنك وحرب نباشد * ومضطر باصطناع آلات حربيهٔ جديده بجهت مقهوريت نوع انسان نكردد * بلكه بعسكر قليلي كه سبب تأمين مملكت وتأديب أهل فساد وشقاوت ومنع فتن داخليه است محتاج وبس * ازاين جهت أولا بندكان الهي عموم أهالي از تحمل اثقال مصارف باهظهٔ حربيهٔ دول راحت ومستريح شوند * ثانياً نفوس كثيره أوقات خود را دائما دراصطناع آلات مضره كه شواهد درندكي وخونخواري ومنافي موهبت كليهٔ عالم انساني است صرف ننمايند بلكه درانچه سبب آسايش وحيات

وزندكي جهانيانست كوشيده سبب فلاح ونجاح نوع
بشر كردند وعموم دول عالم بكمال عزت برسرير
تاجداري مستقر وكافهٔ قبائل وأمم درمهد آسايش
وراحت آرميده ومستريح شوند * وبعضى أشخاص
كه ازهمه كليهٔ عالم انسان بيخبرند اين أمر را بسيار
مشكل بلكه محال وممتنع شمرند نچنانست بلكه ازفضل
پروردكار وعنايت مقربين دركاه آفريدكار وهمت
بيهمتاي نفوس كاملهٔ ماهره وافكار وآراء فرائدزمانه
هيچ أمري دروجود ممتنع ومحال نبوده ونيست همت
همت غيرت غيرت لازمست چه بسيار أمور كه درازمنهٔ
سابقه ازمقولهٔ ممتنعات شمرده ميشد كه أبداً عقول
تصور وقوع آنرانمينمود * حال ملاحظه مينمائيم كه بسيار
سهل وآسان كشته واين أمر أعظم أقوم كه في الحقيقه
آفتاب أنورجهان مدنيت وسبب فوز وفلاح وراحت
ونجاح كل است ازچه جهت ممتنع ومحال فرض شود *
ولا بد براينست كه عاقبت شاهداين سعادت درانجمن

عالم جلوه كر كردد * چه كه آلات وأدوات حربيه
براين منوال بدرجهٔ رسد كه حرب بدرجهٔ مالا يطاق
هيئت بشريه واصل كردد * ازاين تفاصيل مشروحه
كذشته مبرهن است كه شرف وبزركوارى انسان بخون
خواركى وتيزچنكى وتدمير مداين وممالك أجنبي
وتبيير واهلاك جيوش وأهالي نبوده بلكه سبب
بلنداخترى وجوان بختى صيت عدالت پرورى ودلجوئى
عموم رعايا از أعالي وادانى وتعمير ممالك ومدن وقرى
وحوالي ونواحي وترفيه وترويح بندكان الهي ووضع
اس اساس أصول ترقى وتوسيع حال جمهور وتزييد
ثروت وغناي عموميست * ملاحظه فرمائيد كه درامكان
چه بسيار ملوك جهانكير برسرير كشورستاني
مستقر كشتند * ازآنجمله هلاكوخان وأمير تيمور كوركان
كه في الحقيقه قطعهٔ عظيمهٔ آسيا را درقبضهٔ تصرف
آوردند واسكندر رومي وناپليون أول كه دست
تطاول را برسه قطعه ازقطعات خمسهٔ عالم كشودند

آیاچه ثمرهٔ ازاین فتوحات جسیمه مترتب شد مملکتي معمور کشت ویاخود سعادتي منظور آمد سبب استقرار سلطنت شد * ویاباعث انقراض حکومت ازآن خاندان کردید * هلا کوی چنکیز جنك انکیز ازجهان کیریش ثمرهٔ مشهود نشد * جزآنکه قطعهٔ آسیا ازنائرهٔ حروبات شدیده چون تل خاکستر کشت وأمیر تیمور از کشورستاني بغیر ازتشتت جمعیت عالم وتخریب بنیان بني آدم نتیجهٔ حاصل نکرد * واسکندر رومي ازفتوحات عظیمه‌اش جزسقوط پسرش ازسریر تاجداري وتغلب فلسقوس وبطلمیوس بر کل ممالکش فائدهٔ مشاهده نشد وناپلیون أول ازظفر برملوك اوروپ الا تخریب ممالك معموره وتدمیر نفوس عامه واستیلاء تزلزل واضطراب شدید درقطعهٔ اوروپ واسیري نفس خود درانجام أیام فوائدي نیافت * این آثار ملوك جهانکیر * ولکن قدري در فضائل وخصائل حمیده وعظمت وبزرکواری شأن شهریار

عادل انوشیروان باذل تأمل نمائید که آن سرورداد پرور درزماني برسریر جهانباني مستقر شد که بنیان قوي الارکان سلطنت ایرانرا ازهر جهت خلل وفتور طاري شده بود بعقل خداداد تأسیس عدل وداد نموده بنیان ظلم وبیداد را قلع وقمع وهیئت پریشان ایران را درظل جناح سلطنتش جمع فرموددرمدتي قلیله ممالك پژمردهٔ ویران ایران به پرتو حیات بخش توجهاتش زنده وبرازنده ترین ممالك معمورهٔ مسکونه کشت قواي متحللهٔ حکومت را تکرار اعاده ومزدادوصیت عدل وانصافش آفاق أقالیم سبعه را احاطه نمود * جمهور أهالي ازحضیض ذلت وفلاکت باوج عزت وسعادت صعود نمودند * باوجود آنکه ازملت مجوس بودصدر آفرینش شمس حقیقت آسمان نبوت بکلام مبارك ﴿اني ولدت في زمن ملك عادل﴾ ناطق کشتند واظهار مسرت ازولادت درزمان حکومت أوفرمودند حال آن بزرکوار آیابسیر مرضیه باین مقام بلند أعلی فائز کشت

یاخود بجهان کیري وخون ریزي * ملاحظه فرمائید
که درقطب ابداع بچه شأنی مفتخر ومتباهی کشت
که آوازهٔ بزرکواریش درجهان فاني جاوید وباقی ماند
وبحیات أبدیه موفق کردید * واکر ببیان زندکی دائمي
بزرکواران بپردازیم کار این مختصر بطول انجامد وچون
واضح ومبرهن نیست که ازقرائت این کتاب تأثیر
فوائد کلیه در افکار عمومی أهالي ایران حاصل کردد
لهذا اختصار نمائیم وبعضی مسائل را که قریب عقول
ناس است ذکر کنیم * ولکن اکرازین مختصر نتائج
حسنه مشهود کردد ان شاء الله تعالی من بعد بأس أساس
حکم الهیه درعوالم ملکیه پرداخته بعضی کتب مفیدهٔ
مفصله تحریر کردد * باري درعالم وجود سطوت قاهرهٔ
جنود عدل را قواي أعظم عالم مقابلی نکند * وبنیان
مرصوص حصون حصینه مقاومت نماید * چه که
فتوحات این سیف قاطع را کل برایا طوعا ورضاء
مغلوب کردند * وویرانهاي عالم ازهجوم این جنود باعلی

درجهٔ معموریت وآبادي سرافرازشود * دورایت
اعظمست که برافسر هر جهانباني سایه افکند بمثابهٔ
نیر أعظم أنوار ساطعهٔ حکومتش بکمال سهولت
درارکان عالم نفوذ کند * رایت أولیه عقل ورایت ثانیه
عدل * این دوقوهٔ عظیم را جبال آهنین مقاومت نتواند
وسد سکندر برامتانت نماند * واین واضح وبدیهی است
که حیات این عالم فاني چون نسائم صبحکاهي بي ثبات
ودرمرور * دراین صورت خوشا بزرکواریکه درسبیل
رضایت باري صیت ممدوحه وذکرخیري یادکار کذارد

چو آهنك رفتن کند جان پاك
چو برتخت مردن چو برروی خاك

بلی جهانکشائي وکشورستاني ممدوح وبلکه دربعضی
أوقات جنك بنیان أعظم صلح است وتدمیر سبب تعمیر
مثلا شهریار بزرکواري اکر درمقابل عدوي باغي طاغي
صف جنك بیاراید ویاانکه بجهت جمع شمل هیئت
وممالك مشتتهٔ پراکنده سمند همت را درمیدان جلادت

وشجاعت برانكيزد * خلاصهٔ محاربه‌اش مبني بر نواياى صالحه باشد في الحقيقه اين قهر عين لطف واين ظلم جوهر عدل واين جنك بنيان آشتى است * اليوم شايستهٔ ملوك مقتدر تأسيس صلح عموميست زيرا في الحقيقه آزادى جهانيان است كلمهٔ رابعهٔ آن روايت باهر الهدايه مطيعاً لامر مولاه است * اين معلوم ومبرهن است كه أعظم منقبت عالم انساني أطاعت پروردكار است وشرف وعزتش در متابعت أوامر ونواهى خداوند يكتا نورانيت امكان بديانت است وترقى وفوز وسعادت خلق در متابعت أحكام كتب مقدسهٔ الهيه * في الجمله ملاحظه شود مشهود كردد كه در عالم وجود ظاهراً وباطناً أعظم أساس متين رصين وأكبر بنيان قويم رزين كه محيط برآفرينش وكافل كمالات معنويه وصوريه وضابط سعادت ومدنيت هيئت عموميهٔ بشريه است ديانتست * اكر چه بعضي سبك مغزان كه تعمق وتدبر در رأس أساس اديان الهيه نموده‌اند

وروش بعضي مدعيان كاذبهٔ تدين را ميزان قرارداده كل را بآن قياس نمايند از اين جهت اديان را مانع ترقى عموم انكاشته‌اند بلكه مؤسس نزاع وجدال ومسبب بغض وعداوت كليه بين أقوام بشريه شمرده‌اند * واين قدر ملاحظه نموده‌اند كه اساس اديان الهي را از أعمال مدعيان ديانت ادراك نتوان نمود * چه كه هر أمر خيري كه در ابداع شبه آن متصور نه قابل سوء استعمال است * مثلا اكر سراج نوراني در دست جهلاي صبيان ونابينايان افتد خانه نيفروزد وظلمت مستوليه زائل نكردد بلكه خانه‌وخود را هر دو بسوزاند در اين صورت ميتوان كفت سراج مذموم است * لا والله سراج هادي سبيل ونور دهندهٔ شخص بصير است لكن ضرير را آفتى است عظيم * از جملهٔ منكران ديانت شخصى بوده وُلتر نام از أهل فرانسه وكتب عديده دررد اديان تصنيف نموده كه مضامينش سزاوار ملعبهٔ صبيان بيخرد دانست * اين شخص

حركات وسكنات پاپرا كه رئيس مذهب كاتوليك است وفتن وفساد رؤساي روحانيهٔ ملت مسيحيه را ميزان قرارداده برروح الله زبان اعتراض كشوده * وبعقل سقيم ملتفت معاني حقيقيهٔ كتب مقدسهٔ الهيه نكشته بربعضى مضامين كتب منزلهٔ سماويه محذورات ومشكلات بيان كرده ﴿ وننزل من القرآن ماهو شفاء ورحمة للمؤمنين ولا يزيد الظالمين الا خسارا ﴾

خوش بيان كرد آنحكيم غزنوي
بهر محجوبان مثال معنوي
كه زقرآن كرنه بيند غير قال
اين عجب نبود زاصحاب ضلال
كز شعاع آفتاب پرزنور
غير كرمي مي نيابد چشم كور

﴿ يضل به كثيراً ويهدي به كثيراً وما يضل به الا الفاسقين ﴾ اين معلوم وواضحست كه أعظم وسائط فوز وفلاح عباد وأكبر وسائل تمدن ونجاح من

في البلاد محبت والفت واتحاد كلي بين افراد نوع انساني است * وهيچ أمري درعالم بدون اتحادواتفاق متصور وميسر نكردد * ودرعالم أكمل وسائل الفت واتحاد ديانت حقيقيهٔ الهيه است ﴿ لو أنفقت مافي الارض جميعاً ماالفت بين قلوبهم ولكن الله ألف بينهم ﴾ چنانچه دربعثت أنبياي الهي قوهٔ اتحاد حقيقي باطني وظاهري قبائل وطوائف متضادهٔ متقاتله را درظل كلمهٔ واحده جمع نموده * صدهزارجان حكم جان واحد يافته وهزاران نفوس بهيئت شخص يكانه مجسم كشته

پرمثال موجها اعدادشان
درعدد آورده باشد بادشان
چونكه حق رش علیهم نوره
مفترق هر كز نكردد نورهو
جان كركان وسكان ازهم جداست
متحد جانهاي شيران خداست

تفاصيل واقعهٔ درزمان بعثت أنبياي سلف عليهم السلام وأطوار وأحوال وآثارشان كما هو حقه درتواريخ معتبره مفصلا مذكور نه * بلكه درآيات قرآنيه وأحاديث وتوراة مجمل ذكرشده * لكن چون اززمان حضرت موسى تابحال جميع أمور درقرآن عظيم وأحاديث صحيحه وتوراة وتواريخ معتبره مندرج * لهذا مختصرا بيان ميشود تابراهين متقنه نزد كل معلوم وواضح كردد كه درعالم وجود آيا ديانت أس أصول أصليهٔ انسانيت ومدنيت است * ويا خود چنانچه ولتر وأمثال اوكمان برده‌اند مخرب بنيان ترقى وراحت وآسايش جمعيت بشريه است * وازاين جهت كه مجال انكار بجهت طائفهٔ ازطوائف عالم باقي نماند بقسمى بيان ميشود كه مطابق تواريخ صحيحهٔ عموم ملل ومصدق كل أهل عالم است * درزمانيكه بني اسرائيل درمملكت مصر ازتوالد وتناسل تكثر نموده درجميع ممالك مصر منتشر كشتند پادشاهان قبطيان فراعنهٔ مصر براعزاز

وقوت قوم خود قبطي وازلال وحقارت سبطى كه غريب ميشمردند برخاستند ومدتي مديد بني اسرائيل مختلف ومتفرق شده درتحت أيادي ظلم وجور قبطيان أسير ودرأعين كل ناس سفيل وحقير بودند * بقسمى كه حقير ترين قبطى اذيت وجفا برعزيز ترين سبطي مينمود * تاانكه اسارت وذلت ومظلوميت بدرجهٔ نهايت رسيد * شب وروز بني اسرائيل نه ازجان درامان ونه اطفال وعيالشان را ازبيدادى عوانان فرعون ملجأ وپناهى نمايان * طعامشان ازفرط مصائب وآلام قطعات دل پرخون وشرابشان سرشك مثابهٔ جيحون بني اسرائيل دراين حال پرملال * تا كه جمال موسوي أشعهٔ نارأحديه را ازشطر وادي أيمن بقعهٔ مباركه مشاهده فرمودند ونداي جان فزاي الهي را ازنار موقدهٔ ربانيه درشجرهٔ ﴿لاشرقية ولاغربيه﴾ استماع نمودند * وبنبوت كليه مبعوث كشتند * وچون سراج هدايت درانجمن سبطيان برافروختند وبنور هدى آن

کمکشتکان ظلمات جهل را برسبیل مستقیم علم وکمال
دلالت فرمودند * وفرق مختلفهٔ اسباط اسرائیلیان را
درظل کلمهٔ واحدهٔ جامعهٔ توحید جمع فرموده علم اتحاد
کامل را براتلال اتفاق ویکانکي برافراختندودرمدت
قلیله ان نفوس جاهله بتربیت الهیه تربیت کشته
ازبیکانکي بیکانکي حق کرویدند * وازحقارت وذلت
ومسکنت واسارت وجهالت خلاص شده * بمنتهی
درجهٔ عزت وسعادت فائز کشتند * بعد ازمملکت
مصر رحلت نموده توجه بموطن أول اسرائیل کرده
بارض کنعان وفلسطین وارد ودربدایت سواحل
نهراردن واریحارا فتح نموده دران بلاد ساکن
وبالاخره جمیع بلاد مجاوره را ازفینیکه وادوم وعامون
خلاصه درزمان یوشع ممالک سی ویك حکومت درتحت
تصرف بني اسرائیل آمد * واین طائفه درجمیع شؤن
وصفات وفضائل انسانیه ازعلم ومعرفت وثبات وهمت
وجلادت وشجاعت وعزت وسخاوت برکل قبائل

وملل عالم تفوق نمودند * یك شخص اسرائیلي درآن
عصر اکربین مجمعي داخل میشد بجمیع شیم مرضیه
ممتاز بود حتی قبائل سائره درمدح نفسی اکرزبان
میکشودند نسبت اسرائیلي میدادند * ودرتواریخ
متعدده مذکور که فلاسفهٔ یونان مثل فیثاغورث أکثر
مسائل حکمت الهیه وطبیعیه را ازتلامذهٔ حضرت
سلیمان اقتباس نمود * وسقراط بسیاحت شتافته بابعضی
ازأجله علماي رباني اسرائیلي ملاقات نموده درمراجعت
بیونان بنیان اعتقاد وحدانیت الهیه وبقاي أرواح
انسانیه بعد ازخلع لباس أجسام عنصریه را تأسیس نمود
عاقبت جهلهٔ یونان برآن واقف أسرار حکمت اعتراض
نموده برقتلش قیام نمودند وپادشاه یونان را أهالي مجبور
ساخته درمجلس سقراط را پیالهٔ سم بچشانیدند * باري
مختصر اینکه بعد ازانکه ملت اسرائیلیه درجمیع مراتب
تمدن ترقی نمود وبمنتهی درجهٔ سعادت فائز کشت قلیلا
قلیلا اس اساس دیانت وشریعت موسویه را فراموش

نموده بعادات رسميه وأطوار غير مرضيه مشغول شدند
درزمان رحبعام پسر حضرت سليمان دربني اسرائيل
اختلاف عظيمي واقع شدويار بعام كه ازافراد اسرائيليان بود
سرسلطنت برداشت وعبادت أصنام رابنا كذاشت
چندقرن محاربه بين رحبعام ويار بعام وسلاله شان
واقع كشت * وقبائل يهود مختلف ومتفرق شدند
بالاختصار ازاينكه معنى شريعة الله را فراموش نموده
بتعصبات جاهليه وخصائل غير مرضيهٔ بغي وطغيان
متصف شدند وعلماشان لوازم حقيقهٔ انسانيهٔ مندرجه
دركتاب مقدس را نسياً منسياً انكاشته درفكر منافع
ذاتيهٔ خود افتادند وملت را بمنتهى درجهٔ غفلت وجهالت
مبتلا كردند * ازثمرهٔ اعمالشان آن عزت پايدار بمنتهى
درجهٔ ذلت مبدل كشت وملوك فرس ويونان ورومان
مسلط برايشان كشته * رايت استقلالشان سرنكون شد
جهالت ونادانى ونكبت وخود پرستى رؤساي دينيه
وأحبارشان مجسم كشته بصورت بختنصر ملك بابل

مبعوث شده بكلي بنيان اسرائيليان را برانداخت * بعد
ازقتل عام وغارت وهدم بيوت وقلع أشجار انچه ازبقية
السيوف باقى ماند أسير كرده ببابل برد بعد ازهفتاد سنه
أولاد اسراء مرخص شده مراجعت ببيت المقدس
نمودند * حزقيا وعزير عليهما السلام مجدداً تأسيس
أساس كتاب مقدس را نمودند يوماً فيوماً ملت
اسرائيليه ترقى نموده صبح نوراني اعصار أوليه
لائح كشت بعد ازمدتي قليل بازاختلافات عظيمه
دراطوار وافكارشان واقع همم علماي يهود متوجه
اغراض نفسانيه كشت واصلاحات جاريهٔ زمان عزير
عليه السلام بروش وأحوال فاسده تبديل شد كار بجاي
انجاميد كه عساكر ملوك وجمهوريت رومان مراراً
وكراراً ممالك اسرائيليانرا فتح نمودند بالاخره طيطوس
قهرمان كه سردار رومان بود بلاد متوطنهٔ يهودرا باخاك
يكسان نمود بقسمى كه جميع رجال را قتل ونساء
وأولاد را أسير وبيوترا هدم وأشجار را قطع وكتب را

حرق وأموال را نهب وبيت المقدس را چون تل
خاكستر نمود * وبعد ازاين مصيبت كبرى ستارهٔ
حكومت بني اسرائيليان درمغرب نيستى متواري شد
وتابحال براينمنوال اين ملت مضمحل كشته دراطراف
عالم پراكنده اند ﴿ وضربت عليهم الذلة والمسكنة ﴾
واين مصيبتين أعظمين بختنصر وطيطوس درقرآن مجيد
مذكور ﴿ وقضينا الى بني اسرائيل في الكتاب لتفسدن
في الارض مرتين ولتعلن علواً كبيراً * فاذا جاء وعد
أولاهما بعثنا عليكم عباداً لنا أولي بأس شديد * فجاسوا
خلال الديار وكان وعداً مفعولا ﴾ تاانكه ميفرمايد
﴿ فاذا جاء وعد الآخرة ليسوؤا وجوهكم وليدخلوا
المسجد كما دخلوه أول مرة وليتبروا ماعلوا تتبيرا ﴾ باري
مقصود اينكه ملاحظه شود كه ديانت حقيقيه چكونه
سبب تمدن وعزت وسعادت وعلو منزلت ومعارف
وترقى طوائف ذليلهٔ أسيرهٔ حقيرهٔ جاهله ميشود وچون
بدست علماء جاهل متعصب افتد ازسوء استعمال چنين

نورانيت عظمى بظلمت دهماء تبديل ميشود * وچون
دفعهٔ ثانيه علائم وآثار تشتت وذلت ونيستى ومقهوريت
طائفه اسرائيليان نمودارشد * نفحات طيبهٔ قدسيهٔ روح
الله برشواطئ نهراردن وخطهٔ جليل ساطع كشت
وابررحمت برخاست وبرآن ديارامطار روحانيت كبرى
مبذول داشت * وازرشحات وطفحات بحر أعظم بريهٔ
قدس برياحين معرفة الله معطر كرديد وجوامع الحان
جليل انجيل بمسامع أهل صوامع ملكوت درآمد *
وبنفس مسيحائي نفوس ميته سرازقبرغفلت وجهالت
برداشته بحيات أبديه فائز كشتند درمدت سه سال آن
نيّر اوج كمال دردشت وصحراء اورشليم وفلسطين
حركت نموده كل را بصبح هدايت دلالت ميفرمودند
وباخلاق روحانيه وصفات مرضيه تربيت مينمودند
واگرملت اسرائيليه بان جمال نوراني اقبال نموده
كمرخدمت براطاعت مي بستند بروائح جان بخش روح
الله بروحي تازه وفتوحي بي اندازه مؤيد ميكشتند

ولـكن چه فائده كه كل اعراض نمودند و براذيت ان
معدن علم لدني ومهبط وحي الهي برخاستند الا معدودي
قليل كه متوجهاً الى الله از شئون ظلمانيهٔ امكان مقدس شده
قصد معارج لامكان نمودند * خلاصه جميع بليات
شديده بران مشرق الطاف الهيه وارد بقسمي كه اقامت
واستقرار در قريهٔ ممكن نبود باوجود اين علم هدايت
كبرى مرتفع واساس تمدن اخلاق انسانيه كه أصول
مدنيت جامعه است مؤسس گشت * در فصل پنجم
آيه سي وهفتم از انجيل متى نصيحتي ميفرمايد كه ترجمه اش
اين است در بدى وشرور وأذيت مقابلهٔ بالمثل ننمائيد
اگر نفسى برطرف أيمن روي تو طپانچهٔ زند طرف
أيسر را برگردان وهمچنين در آيهٔ چهل وسيم ميفرمايد
شنيده ايد كه گفته شده است قريب خودرا دوست
دار ودشمنت را بعداوت ميازار * وأما من چنين ميگويم
دشمنانتان را دوست داريد وذكر خير كنيد بدگويان
خودرا ومبغضانتانرا احسان نمائيد ونفوسيكه شمارا

أذيت وطرد مينمايند ايشانرا دعا نمائيد تا بمنزلهٔ فرزند
پروردگار آسمانى باشيد چه كه آفتاب او بر گنه كار
ونيكوكار هر دو مشرق وابر رحمت او بر ستمكار وابرار
هر دو ممطر زيرا اگر دوستان خودرا دوست داريد
چه أجر ومزيتي از براي شماست * آيا مأمورين أخذ
اعشار اغلال چنين نمينمايند وتعليمات آن مطلع حكمت
الهيه از اين قبيل بسيار في الحقيقه نفوسي كه باين صفات
مقدسه متصف گردند جواهر وجود ومطالع تمدن
حقيقي هستند * خلاصه آن حضرت شريعت مقدسه را
برروحانيت صرفه واخلاق حسنه تأسيس ونفوس
مؤمنه راروش ومسلك خاصي كه جوهر حيات عالم است
تعيين فرمودند چنانچه آن مظاهر هدى ولو در ظاهر
باعظم نقمت وعقوبت ظالمين مبتلا شدند * ولـكن في
الحقيقه از ظلمات خذلان يهود نجات يافته در صبح ابداع
بانوار عزت سرمديه مشرق ولائح گشتند وآن ملت
جسيمهٔ يهود معدوم ومضمحل شدند * ولـكن اين

نفوس معدوده چون بظل شجرهٔ مبارکهٔ عیسویه شتافتند في الحقيقه هيئت عموميهٔ عالم را تبديل نمودند درآن زمان جميع أهالي أقاليم عالم درمنتهى درجهٔ تعصب ونادانى وحميت جاهليه وشرك بوحدانيت الهيه بودند مدعى اعتقاد بوحدانيت جزشرذمهٔ قليلهٔ يهودنه وآنان نيز بكلى مخذول ومنكوب واين نفوس مباركه بترويج أمرى قيام نمودند كه مغاير ومضادد آراء جميع هيئت بشريه بود * وكل ملوك چهارقطعه ازقطعات خمسهٔ عالم براضمحلال ملت عيسويه باتم عزم برخاستند مع ذلك عاقبت أكثرى بجان ودل درترويج دين الهى شتافتند وكل ملل أوروپ وبسيارى ازطوائف آسيا وأفريك وبعضى متمكنين جزائر بحر محيط درظل كلمهٔ توحيد جمع شدند * حال ملاحظه نمائيد كه آيا دروجود ازهر جهت اساسى أعظم ازديانت خلق شده ويا خود أمرى محيط برآفرينش چون اديان الهى متصور گردد ويا أمرى وسيلهٔ محبت والفت واتحاد ويكانكى تام چون ايمان

بعزيز علام بوده ويا خود أساس تربيت عموم درجميع اخلاق جزشرائع سماويه مشهود گشته صفاتيكه حكما درمنتهى درجهٔ فلسفه بآن فائز وخصاليكه درأعظم درايج كمال بدان متصف بودند مؤمنين بالله دربدايت تصديق وايمان مظهرآن شيم مرضيهٔ انسانيه ميكرديدند * ملاحظه كنيد نفوسيكه سلسبيل هدايت را ازأيادى الطاف روح الله نوشيدند ودرظل انجيل مستظل گشتند بچه درجه ازاخلاق واصل گشتند كه جالينوس حكيم مشهور باوجود آنكه ازملت مسيحيه نبود * مع ذلك درستايش مؤمنين بالله درشرح جوامع كتاب افلاطون كه درسياست مدن تصنيف نموده مرقوم است كه بعينه ترجمهٔ آن اينست * جمهور ناس سياق أقوال برهانيه را ادراك نتوانند وازاين جهت محتاج كلمات رموزيه ازأخبارات ثواب وعقاب دردار آخرتند * ودليل برثبوت اين مطلب انكه اليوم مشاهده ميكنيم قوميرا كه مسمى بنصارى اند وبثواب وعقاب آخرت معتقد

ومؤمن وازاين طايفه افعال حسنه صدور مينمايد مثل أفعال نفسي كه فيلسوف حقيقى است چنانچه جميع ما عيانا مشاهده مينمائيم كه از موت مخافتي ندارند واز كثرت حرص واشتياقشان بعدل وانصاف ازمتفاسفين حقيقى محسوبند انتهى كلام جالينوس * ومقام فيلسوف درآنزمان وبعقيدهٔ جالينوس مقامي بود كه أعظم ازآن درابداع تصور نمينمود ملاحظه نمائيد كه قوهٔ نورانيهٔ روحانيهٔ اديان الهيه جمهور متدينين را بدرجهٔ ازكمالات فائزميفرمايد كه مثل جالينوس حكيم باوجود آنكه ازافراد آن ملت نبود چنين شهادت ميدهد وازآثار اين اخلاق حسنه أهل انجيل دران أزمنه وأعصار تشبث بخيرات وأعمال صالحات نمودند وبيمارستانها ودارالشفاها ومواضع خيرات تأسيس شد چنانچه أول شخصيكه درممالك رومان محلات عموميه بجهت معالجهٔ مساكين ومجروحين بي پرستار بنيان نهاد ملك قسطنطين است * واين پادشاه عظيم أول ملكيست

از ملوك رومان كه بر نصرت أمر حضرت روح الله قيام فرمود * وبكمال همت درترويج أساس انجيل جان فدائي نمود * وسلطنت رومانرا كه في الحقيقه عبارت ازصرف اعتساف بود درنقطهٔ عدل واعتدال مستقر ومركوز كردانيد * واسم مباركش درفجر تواريخ چون ستارهٔ سحري درّى ودر خشنده است * وصيت بزركواريش درجهان مدنيت وشان وردِ زبان جميع فرق مسيحاني * خلاصه ازبركت تربيت نفوس مقدسهٔ كه برترويج تعليمات انجيليه قيام نمودند چه اساس متين اخلاق حسنه درجهان درآنزمان تأسيس شد چه بسيار مكاتب ومدارس وبيمارستانها ومحلات ومكتبها بجهت تربيت أولاد ايتام وفقراء تأسيس شد وچه بسيار نفوس كه منافع ذاتيهٔ خودرا ترك نموده ﴿ ابتغاء لمرضات الله ﴾ أوقات عمر را صرف تعليم وتربيت عموم نمودند ولكن درزمانيكه طلوع صبح نوراني جمال أحمدي قريب شد زمام أمور جمهور مسيحيين دردست قسيسين

جاهله افتاد بكلي آن نسائم رحمانيه ازمهب عنايت
منقطع شد وأحكام انجيل جليل كه أس أساس مدنيت
عالم بود ازسوء استعمال وحركت نفوسيكه بظاهر آراسته
وبباطن كاسته بودند ساقط النتيجه كشت * چنانچه جميع
مؤرخين مشهور از أهالي أوروپ دربيان كيفيت
أحوال وأطوار وسياست وتمدن ومعارف وجميع شؤن
قرون قديمه وقرون وسطى وقرون جديده ذكر
نموده‌اند كه قرون عشرهٔ وسطى كه عبارت ازبدايت
قرن سادس ميلاد الى نهايت قرن خامس عشر است
ممالك أوروپ درمنتهى درجهٔ توحش وعدم مدنيت
ازجميع شئون بود * وباعث أصلى آن انكه رهابين
كه باصطلاح أهالي أوروپ رؤساي روحاني ديني
بودند ازعزت أبديهٔ اتباع أوامر مقدسه وتعليمات سماويهٔ
انجيل غافل كشته با اركان حكومت دنيوي آن زمان
كه در كمال ظلم وطغيان بودند اتفاق نموده وازعزت
پايدار چشم پوشيده درمنافع موقتهٔ فانيه واغراض

نفسانيهٔ يكديكر كمال سعي وكوشش را مجرى ميداشتند
تا انكه بالاخره أمر بجائي رسيد كه عموم أهالي دردست
اين دوفريق أسير صرف ماندند واين أحوال وأطوار
سبب هدم أس أساس ديانت وانسانيت ومدنيت
وسعادت أهالي أوروپ كشت * وچون روائح طيبهٔ
نفحات روحانيهٔ روح الله درآفاق امكان ازأعمال وأفكار
ناشايسته ونيات غير لائقهٔ رؤسا زائل كشت وظلمت
جهل ونادانى واخلاق غير مرضيه عالم را احاطه نمود
فجر أميد دميد وموسم ربيع الهي رسيد ابر رحمت
برخاست ونسائم جانبخش ازمهب عنايت وزيد * شمس
حقيقت ازأفق حجاز ويثرب درنقطهٔ محمديه اشراق
فرمود وبرآفاق ممكنات أنوار عزت سرمديه
مبذول داشت أراضى قابليات تبديل كشت ﴿وأشرقت
الارض بنور ربها﴾ تفسير شد * جهان جهانى تازه وجسم
ميت امكان بروحي بي اندازه فائز كشت * بنيان ظلم
وجهل منهدم شد وايوان بلند علم وعدل بلند

ومتعالي كشت * بحر مدنيت بخروشيد وأنوار معارف بدرخشيد * أقوام وطوائف متوحشهٔ اقليم حجاز قبل ازاشتعال سراج وهاج نبوت كبرى درزجاجهٔ بطحا جاهلترين قبائل ومتوحشترين طوائف عالم بودند وسير مذمومه وعوائد موحشه وخونخواري واختلافات ومعادات ان أقوام دركل كتب وصحائف تاريخيه مذكور حتى طوائف متمدنهٔ عالم درآن زمان قبائل اعراب يثرب وبطحا را ازنوع بشر نميشمردند * لكن بعد ازطلوع نيّر آفاق درآن خطه وديار ازتربيت آن معدن كمال ومهبط وحي ذي الجلال وفيوضات شريعت مقدسهٔ الهيه درمدت قليله درظل كلمهٔ وحدانيت جمع شده اين جمهور أشخاص متوحشه درجميع مراتب انسانيه وكمالات بشريه چنان ترقي نمودند كه كل ملل عالم دران عصر مبهوت ومتحير كشتند * طوائف وقبائل وملل عالم كه دائما اعراب راسخريه واستهزاء مينمودند وجنس بيفصل ميشمردند بكمال اشتياق بموطن وممالك

عرب آمده تحصيل فضائل انسانيه واقتباس علوم سياسيه واكتساب معارف ومدنيت وتعلم فنون وصنائع مينمودند * آثار تربيت مربي حقيقي را درأمور محسوسه ملاحظه كنيد كه أشخاصى كه ازكثرت توحش وناداني درزمان جاهليه دختران هفتسالهٔ خودرا زنده زيرخاك مينمودند وچنين أمريرا كه از انسان كذشته طبيعت حيوان نيز ازآن متنفر ومتبري ازشدت جهالت منتهى رتبهٔ حميت وغيرت ميشمردند اين چنين أشخاص نادان ازفيوضات تربيت ظاهرهٔ آن بزركوار بدرجهٔ رسيدند كه ممالك مصر وسريان وشام وكلدان وعراق وايرانرا فتح نموده جميع مهام أمور چهار اقليم عالم را منفرداً اداره نمودند * خلاصه طائفهٔ عرب درجميع علوم وفنون ومعارف وحكمت وسياست واخلاق وصنايع وبدايع سرور كل ملل وأقوام كشتند * وفي الحقيقه بلوغ چنين طائفهٔ متوحشهٔ حقيره درمدت قليله بمنتهى درجهٔ كمالات بشريه أعظم برهان حقيت ونبوت سرور

كائنات است* دراعصار أوليهٔ اسلام جميع طوائف أوروپ اكتساب فضائل ومعارف مدنيت را ازاسلام ساكنين ممالك اندلس مينمودند * واكر دركتب تواريخيه ازجميع دقت شود مبرهن وواضح كردد كه أكثر تمدن أوروپ مقتبس از اسلام است چنانچه جميع كتب حكما ودانشمندان وعلماء وفضلاي اسلاميه را قليلا قليلا درأوروپ جمع وبكمال دقت درمجامع ومحافل علوم مطالعه ومذاكره نموده أمور مفيده را اجرا نمودند والآن كتب فضلاي اسلام كه درممالك اسلام نابوداست دركتابخانهاے ممالك أوروپ نسخ عديده اش موجود *وقوانين وأصولي كه دركل ممالك أوروپ جاريست أكثر بلكه كليهٔ مسائلش مقتبس از كتب فقهيه وفتاواي علماي اسلاميه است * واكر خوف ازتطويل نبود مسائل مقتبسه فرداً فرداً سمت تحرير مى يافت مبدء تمدن أوروپ درقرن سابع هجري واقع *وتفصيل آنقضيه انكه درأواخر قرن خامس هجري

پاب رئيس ملت مسيحيه ازانكه مقامات مقدسهٔ نصارى چون بيت المقدس وبيت اللحم وناصره درتحت حكومت اسلاميه افتاده ناله وفرياد آغاز نمود وجمهور ملوك وأهالي أوروب را تشويق وتحريص نموده باعتقادخود بحرب ديني وجهاد دلالت كرد وبقسمى فرياد وحنين وأنينش بلندشد كه كل ممالك أوروپ قيام نمودند وملوك صليبيون باعساكر بيشمار ازخليج قسطنطنيه كذشته توجه بقطعهٔ آسيا نمودند ودرآنزمان خلفاي علويه برديار مصريه وبعضى ممالك غرب حكمراني مينمودند * ودراكثر أوقات ملوك سورستان يعني سلجوقيه برية الشام نيز درتحت اطاعت وانقيادشان بودند* باري ملوك أوروپ باسپاه بيشمار هجوم بربرية الشام ومصر نمودند ومدت دويست وسه سال مستمراً مابين ملوك برية الشام وملوك أوروپ محاربه واقع ودائما ازأوروپ مددمير سيدهر قلعهٔ ازقلاع سوريه را بكرات ومرات ملوك فرنك فتح نمودند وپادشاهان

اسلام ازدست فرنك نجات دادند تاانيكه صلاح الدين ملك منصور ايوبي درسنهٔ ششصد ونودوسه هجري بكلي ملوك وعساكر أوروپ را ازممالك وسواحل برية الشام ومصر اخراج نموده مأيوس ومنكوب بممالك أوروپ مراجعت نمودند * ودراين محاربات كه بحرب صليبيون مشهور كرورها ازنفوس تلف شد خلاصه ازابتداي تاريخ چهارصد ونود هجري تاسنهٔ ششصد ونودوسه هجري متصلا ازأوروپ ملوك وسرداران وسرامدان ببرية الشام ومصر تردد مينمودند وچون عاقبت جميع مراجعت نمودند درمدت دويست سال وكسري آنچه ازسياست ومدنيت ومعارف ومدارس ومكاتب وعادات ورسوم مستحسنهٔ ممالك اسلاميه مشاهده كردند بعدالمراجعه درأوروپ تأسيس نمودند * مبدء تمدن أوروپ ازان زمانست * أي أهل ايران تكاسل وتراخي تاكي متبوع ومطاع كل آفاق بوديد حال چكونه ازعز قبول بازمانده در زاويهٔ خمول

خزيده‌ايد * منشأ معارف ومبدأ تمدن جهانيان بوديد اكنون چكونه افسرده ومخمود وپژمرده كشته‌ايد سبب نورانيت آفاق بوده‌ايد حال چكونه درظلمات غفلت وكسالت بازمانده‌ايد * چشم بصيرت راباز واحتياجات حاليهٔ خودرا ادراك نمائيد كمرهمت وغيرت بربنديد ودرتدارك وسائط معارف ومدنيت بكوشيد آيا سزاوارست كه طوائف وقبائل أجانب فضائل ومعارف را ازآثار اسلاف وأجداد شما اقتباس نمايند وشما كه أولاد ووارثيد محروم بمانيد * آيااين پسنديده است كه همسايكان ومجاوران ليلا ونهاراً درتشبث وسائل ترقي وعزت وسعادت بجان ودل بكوشند وشما ازتعصب جاهليه بمضاددت ومنازعت وهوى وهوس خودمشغول كرديد * وآيا اين ممدوح ومحموداست كه اين ذكاء فطري واستعداد طبيعي وفطانت خلقيه را دركسالت وبطالت صرف وضايع نمائيد * بازازمقصد دور افتاديم باري جميع هوشمندان ومطلعين برحقائق أحوال تاريخيه

أزمنهٔ سالفه ازأهالي أوروپ كه بصدق وانصاف
متصف اندمقر ومعترفند كه أساس جميع شئون تمدنيه شان
مقتبس ازاسلام است * چنانچه مؤلف محقق مشهور
﴿ دري بار ﴾ ازأهالي فرانسه كه درنزد جميع مؤلفين
ودانايان أوروپ اطلاع ومهارت ودانائيش مسلم است
دركتاب مسمى ﴿ بترقي أمم ﴾ درأدبيات كه ازتأليفات
مشهورهٔ أوست دراين باب يعني اكتساب ملل أوروپ
قوانين مدنيت وقواعد ترقي وسعادت را ازاسلام شرح
مبسوطي بيان نموده * وچون بسيارمفصل است لهذا
ترجمه ودرجش دراين رساله سبب تطويل بلكه
خروج ازصدداست * واگرنفسي درآنچه گفته شد
قانع نه مراجعت بآن كتاب نمايد * مختصر اينست
كه جميع تمدن أوروپ ازقوانين ونظام وأصول
ومعارف وحكم وعلوم وعادات ورسوم مستحسنه
وأدبيات وصنايع وانتظام وترتيب وروش واخلاق حتى
بسياري ازالفاظ مستعمله درلسان فرانسه را مقتبس

ازعرب است بيان نموده وفرداً فرداً بتفصيل ذكر كرده
وثابت ومبرهن داشته كه هريك را درچه زمان ازاسلام
اقتباس نمودند * وهمچنين تفصيل دخول عرب دربلاد
غرب كه اليوم مملكت اسپانياست ودرمدت قليله مدنيت
كامله را درآن ممالك بچه نحو تأسيس نمودند وسياست
مدن ومعارفشان درچه درجهٔ كمال بود * وتأسيس
مدارس ومكاتب علوم وفنون وحكمت وصنايعشان بچه
متانت وانتظام بود * وسروري وبزرگواريشان درجهان
مدنيت بچه درجه رسيد وازممالك أوروپ چه بسيار
اطفال بزرگان كه بمدارس قرطبه وغرناطه وأشبيليه
وطوليد وآمده تعلم معارف وفنون واكتساب مدنيت
مينمودند حتى ذكر نموده كه يكي ازأهالي أوروپ
كه موسوم بكربرت نود بمملكت غرب آمده
ودرمدرسهٔ (كوردوفا) كه ازممالك عرب بود
داخل شده تحصيل معارف وعلوم نموده * درمراجعت
باوروپ بقسمي شهرت يافت كه عاقبت برسرير رياست

دينيهٔ كاتوليك استقرار يافته باب كشت* مقصود ازاين بيانات آنكه معلوم وواضح كردد كه اديان الهي مؤسس حقيق كمالات معنويه وظاهريهٔ انسان ومشرق اقتباس مدنيت ومعارف نافعهٔ عموميهٔ بشريه است* واكر بنظر انصاف ملاحظه شود جميع قوانين سياسيه درمدلول اين چند كلمهٔ مباركه داخل قوله تعالى ﴿ ويأمرون بالمعروف وينهون عن المنكر ويسارعون في الخيرات وأولئك من الصالحين ﴾ وهمچنين ميفرمايد ﴿ ولتكن منكم أمة يدعون الى الخير ويأمرون بالمعروف وينهون عن المنكر وأولئك هم المفلحون ﴾ وهمچنين ميفرمايد ﴿ان الله يأمر بالعدل والاحسان وينهى عن الفحشاء والمنكر والبغي يعظكم لعلكم تذكرون ﴾ ودر تمدن اخلاق ميفرمايد ﴿ خذ العفو وأمر بالعرف وأعرض عن الجاهلين ﴾ وهمچنين ميفرمايد ﴿ الكاظمين الغيظ والعافين عن الناس والله يحب المحسنين ﴾ وهمچنين ميفرمايد ﴿ ليس البر ان تولوا وجوهكم قبل المشرق

والمغرب ولكن البر من آمن بالله واليوم الآخر والملائكة والكتاب والنبيين وآتى المال على حبه ذوي القربى واليتامى والمساكين وابن السبيل والسائلين وفي الرقاب وأقام الصلاة وآتى الزكاة والموفون بعهدهم اذا عاهدوا والصابرين في البأساء والضراء وحين البأس أولئك الذين صدقوا وأولئك هم المتقون ﴾ وهمچنين ميفرمايد ﴿ ويؤثرون على أنفسهم ولو كان بهم خصاصة ﴾ ملاحظه فرمائيد كه دراين چند آيهٔ مباركه منتهى درائج حقائق مدنيت وجوامع لوامع شيم مستحسنهٔ انسانيت مذكور ﴿ فوالله الذي لا اله الا هو ﴾ كه جزئيات تمدنيهٔ عالم نيز ازالطاف أنبياي الهي حاصل كشته * آياچه أمر نافعي دروجود موجودشده كه دركتب مقدسهٔ الهيه واضحاً وياخود تلويحاً مذكورنه * ولكن چه فائده چون سلاح وآلات حربيه دردست جبان باشد جان ومال محفوظ نماند * بلكه بالعكس سبب قوت واقتدار سارق كردد * بهمچنين زمام أمورچون

بدست علماي غير كامل افتد نورانيت ديانت را چون حجاب عظيم حائل كردند * اس اساس ديانت خلوص است يعني شخص متدين بايدكه ازجميع اغراض شخصيۀ خود كذشته باي وجه كان درخيريت جمهور بكوشد وممكن نيست كه نفوس ازمنافع ذاتيۀ خودچشم بوشند وخير خودرا فداي خيرعموم نمايند الاّ بتديّن حقيقي چه كه درطينت انسانيه محبت ذاتيۀ خود مخمّر وممكن نيست بدون أميدواري اجر جزيل وثواب جميل ازفوائد موقتۀ جسمانيۀ خود بكذرد ولكن شخص موقن بالله ومؤمن بآيات او چون موعود ومتيقن مثوبات كليۀ اخرويه‌است وجميع نعم دنيويه درمقابل عزت وسعادت درجات أخرويه كأن لم يكن انكاشته كردد * لهذا راحت ومنافع خودرا ابتغاءً لوجه الله ترك نموده درنفع عموم دل وجان را رايكان مبذول دارد ﴿ ومن الناس من يشري نفسه ابتغاء مرضات الله ﴾ وبعضى نفوس چنان كمان كنند

كه ناموس طبيعي انسان مانع ارتكاب أعمال قبيحه وضابط كمالات معنويه وصوريه‌است * يعني شخصى كه متصف بخرد طبيعي وغيرت فطريه وحميت ذاتيه است بدون ملاحظۀ عقوبات شديدۀ مرتبه برأعمال شريه ومثوبات عظيمۀ أفعال خيريه برئ ازاضرار عباد وحريص برأعمال خيريه است *

﴿ أولا ﴾ انكه درتواريخ عموميه دقت نمائيم واضح ومبرهن شودكه ناموس طبيعي ازفيوضات تعاليم أنبياي الهي است وهمچنين ملاحظه مينمائيم كه ازأطفال درصغر سن آثار تعدى وتجاوز ظاهر واكر از تربيت مربى محروم ماند آناً فآناً شيم غيرمرضيه اش تزايد يابد پس معلوم شدكه ظهور ناموس طبيعي نيزاز نتائج تعليم است ﴿ وثانيا ﴾ انكه برفرض تصور اينكه خرد طبيعي وناموس فطري مانع شر ومدل برخير است اين معلوم وواضحست كه همچو نفوس چون اكسير أعظمست چه كه اين ادّعا بقول تمام نشود بلكه عمل لازم حال چه أمري

در وجود جمهور را برنيات حسنه وأعمال صالحه ملجأ
ومضطر مينمايد * وازاين كذشته آن شخصى كه مصدر
ناموس طبيعي است اكر مظهر خشية الله كردد البته
درنواياي خيريه اش ثابت‌تر وراسخ‌تر كردد * خلاصه
فوائدكليه ازفيوضات أديان الهيه حاصل * زيرا متدينين
حقيقي را برصدق طويت وحسن نيت وعفت وعصمت
كبرى ورأفت ورحمت عظمى ووفاي بعهد وميثاق
وحريت حقوق وانفاق وعدالت درجميع شئون
ومروت وسخاوت وشجاعت وسعي واقدام درنفع
جمهور بندكان الهي باري بجميع شيم مرضيهٔ انسانيه
كه شمع روشن جهان مدنيت است دلالت مينمايد
واكر نفسي في الحقيقه باين صفات ممدوحه متصف نه
البته بنمي ازيم عذب فرات كه درمجاري كلمات تعليميهٔ
كتب مقدسهٔ الهيه متموج است نرسيده ونفحهٔ
ازروائح قدسيهٔ رياض الهيه استشمام ننموده چه كه هيچ
أمري دروجود بقول تمام نشود هرمقاميرا روش

وعلامتي وهرشأني رانشانه واشارتي * مجملا مقصود ازاين
بيانات انكه واضح ومدلل شود كه اديان الهيه وشرائع
مقدسهٔ ربانيه وتعاليم سماويه أعظم أساس سعادت
بشريه است وازبراي كل أهل عالم نجاح وفلاح حقيقي
بدون اين ترياق فاروق أعظم ممكن نه * ولكن بشرط
انكه دردست حكيم داناي حاذق باشد والا اكرجميع
أدويهٔ برء الساعة كه خداوند عالميان بجهت شفاي آلام
واسقام آدميان خلق فرموده بدست طبيب غيرحاذق
افتد صحت وعافيت ميسر نكردد بلكه بالعكس سبب
اهلاك نفوس بيچاركان وأذيت قلوب درماندكان كردد
مثلا منبع حكمت الهيه ومظهر نبوت كليه درترغيب
وتحريص اكتساب معارف واقتباس فنون وفوائد
بسعي الى أقصى بلاد چين أمر ميفرمايد * ولكن
طبيبان غير حاذق منع وستيزه مينمايند واستدلال
ميكنند ﴿ من تشبه بقوم فهو منهم ﴾ وحال انكه وجه
تشابه مذكور را ادراك ننموده ونميدانند كه شرائع

مقدسهٔ الهیهٔ جمهور امت را بر تمهید أصول اصلاحات متتابعه واقتباس فنون ومعارف ازأمم سائره تشویق ودلالت مینماید * وهر نفسیکه غیر ازاین کوید ازسلسبیل علم محروم ودربادیهٔ جهل ازپي سراب اغراض نفسانیه سرکردان وحیران *حال بدیدهٔ انصاف ملاحظه نمائید این اصلاحات جدیده بالقوه وبالفعل کدام یك مخالف أوامر الهیه واقع کشته اکر أمر تأسیس مجالس مشورت است اینکه درنص آیهٔ مبارکه است که میفرماید ﴿ أمرهم شوری بینهم ﴾ وهمچنین خطابا بمطلع علم ومنبع کمال باوجود ان فضائل کلیهٔ معنویه وصوریه میفرماید ﴿ وشاورهم في الامر ﴾ دراین صورت چکونه أمر مشورت مغایر قوانین شریعت مقدسه است *وبدلائل عقلیه نیز فضیلت مشورت ثابت ومبرهن ومجرب ویاخود قصاصاً قتل نفوس رامنوط بتحقیقات دقیقه وتصدیق مجالس عدیده وثبوت شرعی وتعلق فرمان بادشاهي نمودن مغایر شرائع الهیه است

وآنچه درزمان حکومت سابقه مجری بود موافق أحکام قرآن مبین بود چنانچه متواترا مسموع کشت که حاکم کلپایکان در زمان صدارت حاجي میرزا آقاسي بدون سؤال وجواب واستئذان از جهتي سیزده نفر بیچارکان کدخدایان قراي کلپایکان را که ازسلالهٔ طاهره بودند من دون جرم دریکساعت درنهایت مظلومیت کردن بریده أهالي مملکت ایران درزماني متجاوز ازصد کرور بودند بسبب بعضی حروبات داخله واکثر بجهت عدم قوانین سیاسیه ومطلق العنان والاراده بودن ولات وحکام تلف شده کم کم بمرور أیام خمس أهالي باقی نمانده چه که حکام باارادهٔ خود هر نفس بیجرمیرا خواستند بآتش قهر وشکنجه بکداختند ویاخود قاتل مثبوت شرعي أشخاص عدیده را بجهت اغراض ذاتیه بنواختند هیچ نفسي راقدرت اعتراض نبود چه که حاکم یتصرف کیف یشاء بود * آیا میتوان کفت این أمور موافق عدل وانصاف ومطابق أحکام شریعت الله است

ویاخود تشویق وتحریص بر تعلم فنون مفیده واکتساب
معارف عمومیه واطلاع برحقائق حکمت طبیعیهٔ نافعه
وتوسیع دائرهٔ صنایع وتزیید مواد تجارت وتکثیر
وسائط ثروت ملت منافي أصول دیانت الهیه است
ویاخود انکه ترتیب نظام مدن وتنظیم أحوال نواحي
وقرى وتعمیر طرق وسبل وتمدید راه کالسکهٔ آتشي
وتسهیل وسائط نقلیه وحرکت وترفیه عموم أهالي
مضاد عبودیت درکاه حضرت أحدیت است
ویاخود أشغال معادن متروکه که أعظم وسائط ثروت
دولت وملت است وایجاد معامل وکارخانها که منبع
آسایش وراحت وباعث غناو توانکري عموم ملت است
وتحریض وتحریص ایجاد صنایع جدیده وتشویق ترقی
أمتعهٔ وطنیه مغایر أوامر ونواهی رب البریه است *
قسم بذات پاك ذي الجلال که متحیرم چکونه پرده
برأبصار افتاده که أمور باین بدیهی ادراك نمیشود
وچون اینکونه براهین وأدلهٔ محکمه بیان شود

شبههٔ نیست که از جهت صدهزار اغراض باطنیه در جواب
خواهند کفت که در یوم محشر بین یدي الله از معارف
ومدنیت کاملهٔ انسان سؤال نمیکنند بلکه أعمال صالحه را
جویند * أولا انکه سلمنا سؤال از معارف ومدنیت
نمیکنند آیا در یوم حشر أکبر در دیوان الهي مؤاخذه
نمینمایند که أي رؤسا وبزرکان این ملت بزرکوار راچرا
سبب شدید که أزاوج عزت قدیمه تنزل نمودند
وازمرکزیت جهان مدنیت باز ماندند باوجود انکه
مقتدر بودید که بوسائطي متشبث شوید که سبب
عزت مقدسهٔ ملت شوید این را نموده که سهل است
بلکه ملت را ازفوائد عادیه نیز باز داشتید آیا این قوم
در سماء سعادت چون انجم زاهیه نبودند چکونه باعث
شدید که در این ظلمت دهما افتادند ویاخود مقتدر
بر اتقاد سراج عزت دارین ملت بودید چرا بجان
نکوشیدید ویا انکه چون سراج نوراني بتوفیقات الهي
روشن شد بزجاجهٔ همت اورا از ارياح مخالف حفظ

نموده ازچه جهت بکمال قوت براطفاي آن قيام نموديد ﴿ وكل انسان ألزمناه طائره في عنقه ونخرج له يوم القيامة كتابا يلقاه منشورا ﴾ وثانياً انكه چه أعمال صالحه دروجود أعظم ازنفع عموم است * آيا موهبتي درعالم أعظم ازاين متصور كه انسان سبب تربيت وترقي وعزت وسعادت بندكان الهي شود لا والله * أكبر مثوبات اينست كه نفوس مباركه دست بيچاركانرا كرفته ازجهالت وذلت ومسكنت نجات دهند وبنيت خالصه لله كمرهمت را برخدمت جمهور أهالي بربندند وخير دنيوي خويشتن رافراموش نموده بجهت نفع عموم بكوشند ﴿ ويؤثرون على أنفسهم ولو كان بهم خصاصة ﴾ ﴿خير الناس من ينفع الناس وشر الناس من يضر الناس ﴾ سبحان الله چه أمور وأحوال عجيبه واقع كه هيچ نفسي حين استماع قولي دقت وفراست نمينمايد كه مقصود قائل ازاين قول چه ودرنقاب أقوال چه غرض نفساني پنهان نموده * مثلا ملاحظه ميفرمائيد

كه شخصي بجهت منافع جزئيهٔ ذاتيهٔ خود مانع سعادت جمهوري ازناس ميشود وبجهت كردش آسياب خود مزارع وكشت زارجم غفيررا تشنه وخراب ميكند وبجهت مطاعيت خود دائما ناس را برتعصب جاهليت كه مخرب بنيان مدنيت است دلالت ميكند حال اين شخص باوجود انكه عملي را مرتكب كه مردود دركاه كبريا ومبغوض كل أنبياء وأولياي الهي است * اكر ببيند نفسي بعد ازطعام دست خودرا بصابون كه موجدش عبد الله بوني وازاسلام است بشويد چون اين بيچاره دست خودرا بدامن ومحاسن خود نماليده آن شخص فرياد برآرد كه بنيان شريعت برهم خورد وآداب ممالك كفريه متداول كشت أبدا سوء اعمال خودرا نظر نمايد * لكن سبب لطافت وپاكي را جهل وفسق شمارد * أي أهل ايران چشم را بكشائيد وكوشرا بازكنيد وازتقليد نفوس متوهمه كه سبب أعظم ضلالت وكمراهي وسفالت وناداني انسان است

مقدس کشته بحقیقت أموري برید ودراتخاذ تشبث
بوسائل حیات وسعادت وبزرکواري وعزت خود
بین ملل وطوائف عالم بکوشید* نسائم ربیع حقیقي
میوزد چون أشجار بوستان بشکوفه وازهار مزین
کردید وابر بهاري درفیضان چون روضهٔ خلد سرسبز
وخرم شوید ستارهٔ صبحکاهي درخشید درمسلك مستقیم
درائید بحر عزت درموج برشاطي اقبال واقدام بشتابید
معین حیات طیبه درجوش دربادیهٔ تشنکي پژمرده
نیاسائید* همت رابلند کنید ومقاصد را ارجمند کسالت
تاکی وغفلت تاچند ازتن پروري جز نومیدي دارین
نیابید *وازتعصب جاهلي واستماع أقوال بیفکران
وبیخردان جز نکبت وذلت نبینید* توفیقات الهیه مؤید
شما وتأییدات ربانیه موفق ازچه بجان نخروشیدو بتن
نکوشید* وازجمله أموریکه محتاج اصلاحات تامهٔ
کامله است طریق تعلم علوم وترتیب تحصیل معارف
وفنون است * چه که ازعدم ترتیب بسیار پریشان

ومتفرق کشته وفنون موجزه که داعي برتطویلش نه
بغایت مطول شده بقسمیکه باید متعلمین مدت مدیده
اذهان واعمارخود را صرف أموري نمایند که تصور
صرفست وبهیچوجه تحقق ندارد چه که تعمق درأقوال
وافکاریست که اکر بدیدهٔ بصیرت ملاحظه شود
واضح ومثبوت کردد که این نکات بعد ازوقوع
نیز نیست * بلکه صرف أوهام وتتابع تصورات
بیفایده وتوالي ملاحظات بیهوده است * وشبههٔ نیست
که اشتغال باینکونه أوهام وتدقیق وبحث زاید
دراینکونه أقوال سبب تضییع أوقات واتلاف
اعمار است* بلکه انسان را ازتحصیل معارف وفنونیکه
از لوازم مایحتاج الیه هیئت بشریه است ممنوع ومحروم
مینماید* انسان باید درهرفني قبل ازتحصیل ملاحظه
نماید که فوائد این فن چه چیزاست * وچه ثمره
ونتایجی ازأوحاصل* اکر از علوم مفیده یعني جمعیت
بشریه را فوائد کلي ازأو حاصل البته بجان درتحصیلش

بكوشد والا اكر عبارت ازمباحث بيفائدهٔ صرفه
وتصورات متتابعهٔ متواليه بوده وجزانكه سبب نزاع
وجدال شود ثمرهٔ ازأو حاصل نه بچه‌جهت انسان حيات
خودرا درمنازعات ومجادلات بيفايدهٔ آن صرف نمايد
وچون اين مطلب بسيار محتاج بتفصيل ومحاكمهٔ
مكمله است تااينكه ثابت ومبرهن كردد كه بعضى علوم
كه اليوم اهتمامي دران نه منتهاي محسناترا داشته
وهمچنين واضح ومدلل شود كه هيئت ملت بهيچوجه
محتاج بتحصيل بعضى فنون زائده نبوده لهذا درجلد
ثاني اين كتاب انشاءالله بتفصيل ذكر ميشود* وأميد
واريم كه ازمطالعهٔ اين جلد أول تأثيرات كليه درافكار
وأطوار هيئت عموميه حاصل كردد* چه كه نيت خالصهٔ
لله برتأليف آن دلالت نمود* اكرچه درعالم نفوسي
كه امتياز بين افكار صادقه وأقوال كاذبه دهندچون
كبريت أحمرند* ولكن أميدواري اين عبد بالطاف
بي‌نهايت رب أحديت است ﴿برسرأصل مطلب رويم﴾

واما حزبيكه برانند درأجراء اصلاحات لازمه بايد صبر
وتأني نموده شيئا فشيئا مجرى داشت* آيا مقصودشان
ازاين بيانات چه اكرمرادشان ازتأني كه ازمقتضيات
ولوازم حكمت حكومت است اين فكر بسيار مقبول
وبموقع چه كه البته مهام أمور باستعجال انجام نپذيرد
بلكه عجله سبب فتور ميكردد* مثل عالم سياسى مثل
عالم انسان است كه أول نطفه پس تدرج درمراتب
علقه ومضغه وعظام واكساء لحم وانشاء خلق آخر
تابرتبهٔ أحسن الخالقين واصل كردد* همچنانكه اين
ازلوازم خلقت ومبني برحكمت كليه است* بهمچنين عالم
سياسى دفعة واحده ازحضيض فتورباوج كمال وسداد
نرسد بلكه نفوس كامله ليلاً ونهاراً بوسائل مابه الترقي
تشبث نموده تادولت وملت يوما فيوماً بلكه آنا فآنا
ترقي ونمودرجميع مراتب نمايد ﴿سه چيز﴾ چون در عالم
كون بعنايت الهيه موجود شد اين عالم خاك بحيات
تازه ولطافت وزينت بي‌اندازه فائز كردد ﴿أول﴾ ارياح

لواقح بهاري ﴿ وثاني ﴾ فيضان وكرم ابر نيساني ﴿ ثالث ﴾
حرارت آفتاب نوراني * چون اين سه از فضل بي پايان
الهي احسان شد باذن الله أشجار وأغصان پژمرده
كم كم سرسبز وخرم كشته بانواع شكوفه وازهار
وأثمار مزين كردند * وهمچنين نيات خالصه ومعدلت
پادشاهي ودانش ومهارت كاملهٔ سياسى أولياي أمور
وهمت وغيرت أهالي چون جمع شود روز بروز آثار
ترقي واصلاحات كامله وعزت وسعادت دولت وملت
جلوه كر كردد * ولكن اكر مقصود از تأني اين باشد
كه درهر عصري أمري جزئي ازلوازم اصلاحات
جاري كردد اين عين رخاوت وكسالت است وبراين
منوال بهيچوجه ثمرهٔ حاصل نكردد جز تكرر أقوال
بيفايده * اكر عجله مضرّ است رخاوت وبطائت صد
هزار درجه مضرّتش بيشتراست بلكه توسط حال
ممدوح چنانچه فرموده اند ﴿ عليكم بالحسنة بين السيئتين ﴾
كه حد افراط وتفريط باشد * ﴿ لاتجعل يدك

مغلولة الى عنقك ولا تبسطها كل البسط فابتغ بين ذلك
سبيلا ﴾ الزم أمور واقدم تشبثات لازمه توسيع دائرهٔ
معارف است * وازهيچ ملتي نجاح وفلاح بدون ترقي
اين أمر أهم أقوم متصور نه چنانچه باعث أعظم تنزل
وتزلزل ملل جهل ونادانى است والآن أكثر أهالي
ازأمور عاديه اطلاع ندارند تاچه رسد بوقوف حقائق
أمور كليه ودقائق لوازم عصريه * لهذا لازمست
كه رسائل وكتب مفيده تصنيف شود وآنچه اليوم
مايحتاج اليه ملت وموقوف عليه سعادت وترقي
بشريه است درآن ببراهين قاطعه بيان شود وآن رسائل
وكتب را طبع نموده دراطراف مملكت انتشار شود
تااقلاً خواص افراد ملت قدري چشم وكوششان
بازشده درآنچه سبب عزت مقدسهٔ ايشانست بكوشند
نشر افكار عاليه قوهٔ محركه درشريان امكان بلكه
جان جهان است * افكار چون بحر بي پايان وآثار
وأطوار وجود چون تعينات وحدود أمواج * تابحر

بحركت وجوش نيايد أمواج برنخيزد ولآلى حكمت
برشاطي وجود نيفشاند *

أي برادر تو همه انديشهٔ * مابقي تو استخوان وريشهٔ

بايد أفكار عموميه را متوجه آنچه اليوم لائق وسزاوار است نمود واين ممكن نه الا ببيان كافي واقامهٔ دليل واضح مبرهن وافي چه كه بيچاركان أهالي ازعالم وجود بيخبرند وشبههٔ نيست كه سعادت خودرا طالب وآمل ولكن حجبات جهل حائل وحاجز كشته ملاحظه فرمائيد كه قلت معارف بچه مثابه باعث ذلت وحقارت ملت ميشود * اليوم أعظم طوائف وملل عالم ازجهة كثرت نفوس ملت چين است * كه هشتصد كرور وكسرى نفوس أهالي است وازاين جهة بايد كه دولتش سرافرازترين دول وملتش مشهورترين ملل عالم باشد وحال بالعكس بجهة عدم معارف تمدن أدبي ومادي ضعيف وبي پاترين ملل ودول ضعيفه است چنانچه مدت قليلهٔ قبل ازاين عساكر قليلي ازانكليس

وفرانسه باأومحاربه نموده بقسمي دولت چين شكست خورد كه پاي تختش راكه مسمى بپكين است فتح نمودند حال اكر دولت وملت چين دردرجات عاليهٔ معارف عصريه متصاعد وبفنون تمدن متفنن بودند اكر كل دول عالم براوهجوم مينمودند البته عاجز كشته خائباً خاسراً مراجعت مينمودند * وازاين حكايت عجيبتر آنكه حكومت ژوپان درأصل تابع ودرتحت حمايت حكومت چين بود چند سال است كه چشم وكوش بازكرده تشبث بوسائل ترقي وتمدنات عصريه وترويج معارف وصنايع عموميه نموده بقدر اقتدار واستطاعت جهد وكوشش كرده تاآنكه افكار عموميه متوجه اصلاحات كشته على العجاله حكومتش بمقامي رسيده كه باوجود آنكه نفوس آنمملكت تقريباً سدس بلكه عشر أهالي حكومت چين است دراين أيام بادولت چين مقابلي نمود * بالأخره حكومت چين مجبور بمصالحه كشت * دقت نمائيد كه چكونه معارف

وتمدن سبب عزت وسعادت وحريت وآزادی
حکومت وملت میشود* وهمچنین لازم است که درجمیع
بلاد ایران حتی قری وقصبات صغیره مکتبهاي متعدده
گشوده وأهالي ازهرجهة تشويق وتحريص برتعليم
قرائت وکتابت أطفال شوند * حتی عند اللزوم إجبار
کردند تاعروق واعصاب ملت بحرکت نیاید کل
تشبثات بي فائده است چه که ملت بمثابهٔ جسم وغیرت
وهمت مانند جانند * جسم بیجان حرکت نکند * حال این
قوهٔ عظمی درطینت أهالي ایران درمنتهی درجه
موجود محرکش توسیع دائرهٔ معارفست *

واماحزبیکه برانند این أصول تمدنیه وأساس ترقي مراتب
عالیه سعادت بشریه درعوالم ملکیه وقوانین اصلاحات
کامله واتساع دوائر مدنیت تامه را اقتباس ازملل سائره
لازم وموافق نه بلکه لائق وسزاوار چنانست که حکومت
وملت ایران تفکر وتعمق نموده خود ایجاد أمور مابه
الترقي نمایند* البته اگر عقول مستقیمه ومهارت کلیهٔ

فرائد ملت وهمت وغیرت أشخاص شاخصه دردربار
دولت وجهد بلیغ أصحاب درایت وکفایت که مطلع
برقوانین أعظم عالم سیاسی هستند جمع شوندوبکمال
جهد واقدام درجزئیات وکلیات أمور تدبر وتفکر
نموده بتدابیر صائبه ممکن است که بعضی أموراصلاحات
کلیه یابد ولکن درأکثر أمور مجبوربراقتباسند
چه که قرونهاي عدیده کرورها ازنفوس عمر خودرا
صرف نموده وتجربه کرده تاآنکه آن أمور اصلاحیه
بحیز وجود آمده* حال اگرچشم ازآن پوشیده شود
تاآنکه درخود مملکت بنحو دیگر أسباب فراهم آید
که ترقي مأمول حاصل گردد أولاآنکه اعصار کثیره
بگذرد ومطلوب میسر نشود* مثلاملاحظه نمائید
که درممالك سائره مدتي مدیده کوشیدند تاآنکه
قوهٔ بخارراکشف ومعلوم وبواسطهٔ آن چه بسیار أمور
وأشغال مشکله راکه مافوق طاقت انسان بود سهل
وآسان نمودند* حال استعمال این قوه راترك نموده وسعي

وكوشش شود تاانكه قوهٔ مشابهه اين قوه كشف وايجادشود قرون كثيره لازم است پس بهترآنست كه دراستعمال اين قوه قصوري نشود ولكن دائما متفكر دران باشند كه بلكه قوه أعظم ازان بدست آيد وهمچنين قياس نمائيد سائرفنون ومعارف وصنايع وقضيات مثبوت الفوائد عالم سياسي راكه درقرونهاي عديده مكررا تجربه شده وبجهة عزت وعظمت دولت وآسايش وترقى ملت منافع وفوائد ومحسنات كليه اش ثابت ومبرهن كشته * حال انرا بدون سبب وداعي ترك نموده بنوع ديكر درصدد اصلاحات كوشيده شود تاآن اصلاحات ازحيزقوه بوجودآيدوفوائد ومنافعش ثابت ومبرهن كردد * سالها بكذرد وعمرها بسرآيد ﴿ وما هنوز اندرخم يك كوچه ايم ﴾ شرف ومزيت اخلاف براسلاف درانست كه أموريكه درزمان سابق بمحك تجربه رسيده وفوائد عظيمه اش ثابت كشته اخلاف انرا ازاسلاف اقتباس نمايند وتاسى بايشان كنند

وازان كذشته قضاياي ديكر خودرا كشف كرده آنرانيز ضميمهٔ آن أمور مفيده نمايند پس معلوم شد كه معلومات ومجربات اسلاف معلوم وموجود نزد اخلاف است ولكن كشفيات خاصهٔ اخلاف مجهول اسلاف است * ولكن بشرط انكه اخلاف ازأهل كمالات باشند والا چه بسيار اخلاف كه قطرهٔ ازبحر بيپايان معارف اسلاف نصيب نبردند* قدري ملاحظه نمائيد كه فرض كنيم نفوسي بقدرت الهيه درزمين خلق شدند آن نفوس بجهة عزت وسعادت وآسايش وراحت خود البته محتاج بامور كثيره هستند حال آن أمور را اكراز سائر مخلوقات موجوده اقتباس نمايند اهون است ياخود درهر قرني بدون اقتباس ايجاد أمري ازأمور لازمه تعيش بشر نمايند* واكر كفته شود كه قوانين وأصول وأساس ترقى دردرجات عاليهٔ مدنيت كامله كه درممالك سائره جاريست ان موافق حال ومقتضيات مألوفهٔ أهالي ايران نيست * ازانجهة

لازم است که درخود ایران مدبران مملکت جهد بلیغ نموده ایجاد اصلاحاتي نمایند که موافق حال این بلادباشد أول بیان کنند که مضرت ازچه جهة است آیا عمار ممالك وتعمیر مسالك وتوسل بوسائل تقویت ضعفاء وأحیاء فقرا وترتیب أسباب ترقی جمهور وتکثیر مواد ثروت عموم وتوسیع دائرهٔ معارف وتنظیم حکومت وآزادي حقوق وامنیت جان ومال وعرض وناموس مغایر حال أهل ایرانست * وانچه غیر ازأمثال این أمور است مضرتش درهر مملکت واضح وهویداست اختصاص بمکاني دون مکان ندارد * باري جمیع این أوهامات ازعدم عقل ودانش وقلت تفکر وملاحظه صدوریابد بلکه أکثر معارضین ومسامحین في الحقیقه اغراض شخصیهٔ خودرا درنقاب أقوال بیفایده ستر نموده درظاهر ببعضی کلمات که هیچ تعلق بانچه مضمر قلوب است ندارد عقول بیچارکان أهالي را مشوش مینمایند * أي أهل ایران قلب که ودیعهٔ

ربانیه است اورا ازآلایش خود برستي پاك ومقدس نموده با کلیل نوایاي خالصه مزین نمائید تاعزت مقدسه وعظمت سرمدیهٔ این ملت باهره چون صبح صادق ازمشرق اقبال طالع ولائح کردد * این چندروز أیام حیات دنیویه که چون ظل زائل است عنقریب بسرآید جهد نمائید تامشمول الطاف وعنایت رب أحدیت کردید * وأثر خیري وذکر خوشی ازخود درقلوب والسن اخلاف بکذارید ﴿ واجعل لي لسان صدق في الآخرين ﴾ أي خوشا حال نفسی که خیر ذاتي خودرا فراموش نموده چون خاصان درکاه حق کوی همت را درمیدان منفعت جمهور افکنده تابعنایات الهیه وتأییدات صمدانیه مؤید بران کردد که این ملت عظیمه را باوج عزت قدیمه رساند * واین اقلیم پژمرده را بحیات طیبه تازه وزنده نماید * وچون بهار روحاني أشجار نفوس انسانیرا بحلیهٔ أوراق وأزهار وأثمار سعادت مقدسه سرسبز وخرم نماید ﴿ تم ﴾

چون درأصل این رسالهٔ مبارکه* چنانکه درصفحه ۱۰۸
واقع است این عبارت واردکه ﴿ صلاح الدین ملك
منصور أیوبي درسنه ۶۹۳ هجري بکلي ملوك وعساکر
أوروپا ازممالك وسواحل بریة الشام ومصر اخراج
نمود) ومتبادر ازصلاح الدین أیوبي صلاح الدین کبیر
شهیر است که درسنه ۵۸۹ وفات نمود وغالبا این مسئله
برغیر متعمقین درتاریخ مشتبه میشد * چه که فتح
آخرین عکا واخراج صلیبیین ازبرشام بدست ملك
أشرف صلاح الدین بن الملك المنصور قلاون صالحی
وقوع یافت نه صلاح الدین کبیر که پسر أیوب است
ولذا این أقل عباد ﴿فرج الله زکي الکردي﴾
توضیحاً از مصدر رسالهٔ فخیمه
استیضاح نمود واین رقیمهٔ
کریمه درجواب صدور
یافت وهي هذه

﴿ هو الله ﴾

﴿ أیها الفرج القریب ﴾

نامهٔ شمارسید وملاحظه کردید * لکن ازعدم فرصت
مختصر جواب مرقوم میشود ﴿ صلاح الدین ﴾ أول
أیوبي یعني پسر أیوب برادرزادهٔ شیرکوه لقبش الملك
الناصر است * این شخص باقوم مهاجم أهل صلیب
محاربه کرد * وغلبه نمود وقدس وکرك ونابلوس
وعسقلان ویافا وطرابلوس وعکا وصور وصیدا * خلاصه
جمیع شهرها که در دست صلیبیون بود فتح واسترجاع
نمود واسراء را درقلعهٔ صور گذاشت وبمصر شتافت
بعد بغتة کشتیهاي صلیبیین مملوء ازعساکر درمقابل
صور پیداشدند * آنان ازخارج واسراء ازداخل
کوشیدند وصلیبیون برصور استیلایافتند * وازصور
برخواستند بسوی عکاشتافتند وعکارا محاصره نمودند
ملك ناصر ﴿ صلاح الدین ﴾ بکمال سرعت ازمصر
بسوریه شتافت ملاحظه کرد که عکا محصوراست پس

﴿ صلاح الدين ﴾ صليبين را ازطرف برّ محاصره نمود
وعكا درتحت دو محاصره افتاد زيرا صليبيون عكارا
محاصره نموده بودند وداخل عكا مرابطين اسلام بودند
بعد صليبيون برعكا استيلايافتند ومرابطين را بكشتند
وزمان زمستان آمد ﴿ وصلاح الدين ﴾ رنجورشد *
پس اركان دولت مصلحت در آن ديدند كه بشام
مراجعت نمايد وكسب صحت وعافيت كند * ودربهار
باجيشي جرّار برصليبين بتازد * ودوباره فتح عكا نمايد
﴿ ولي صلاح الدين ﴾ ملك ناصر أيوبي درشام فوت شد
وقلعهٔ عكا دردست صليبيون ماند * بعد ازصد سال
﴿ صلاح الدين ﴾ ملك منصور كه منسوب أيوب است
فتح عكا كرد وتمام صليبيون را ازبرية الشام براند *
آن ﴿ صلاح الدين ﴾ أول لقبش ملك ناصراست
﴿ وصلاح الدين ﴾ ثاني لقبش ملك منصور * أول پسر
أيوب است ثاني ازمتعلقين أيوب * وعليك البهاء الابهى

﴿ع ع﴾

وچون برمضمون اين رقيمهٔ كريمه اطلاع حاصل شود
معلوم گردد كه طايفهٔ قلاونيه كه الملك المنصور صلاح
الدين صالحى ازايشان است بلقب أيوبي ملقب بودند چه
كه ازأمراي سلسله أيوبيه اند * وسلاطين أيوبيه سه
طبقة اند * اكراد أيوبيه كه صلاح الدين كبير رحمة الله
عليه مؤسس دولت ايشان بود * واتراك أيوبيه
كه ازامراي سلسلهٔ سابقه اند وچراكسهٔ
أيوبيه كه از مماليك ايشان بودند
والله تعالى عالم بالحقائق

اين رساله بهمت جناب آقا شيخ فرج الله مريواني
باطلاع اين عبد فاني وكمال جهد وخلوص
نيت ﴿ درمطبعهٔ كردستان علميه ﴾
درسنهٔ ۱۳۲۹ هجريه
مطبوع گرديد

﴿ع ع﴾

